



This is a digital copy of a book that was preserved for generations on library shelves before it was carefully scanned by Google as part of a project to make the world's books discoverable online.

It has survived long enough for the copyright to expire and the book to enter the public domain. A public domain book is one that was never subject to copyright or whose legal copyright term has expired. Whether a book is in the public domain may vary country to country. Public domain books are our gateways to the past, representing a wealth of history, culture and knowledge that's often difficult to discover.

Marks, notations and other marginalia present in the original volume will appear in this file - a reminder of this book's long journey from the publisher to a library and finally to you.

Usage guidelines

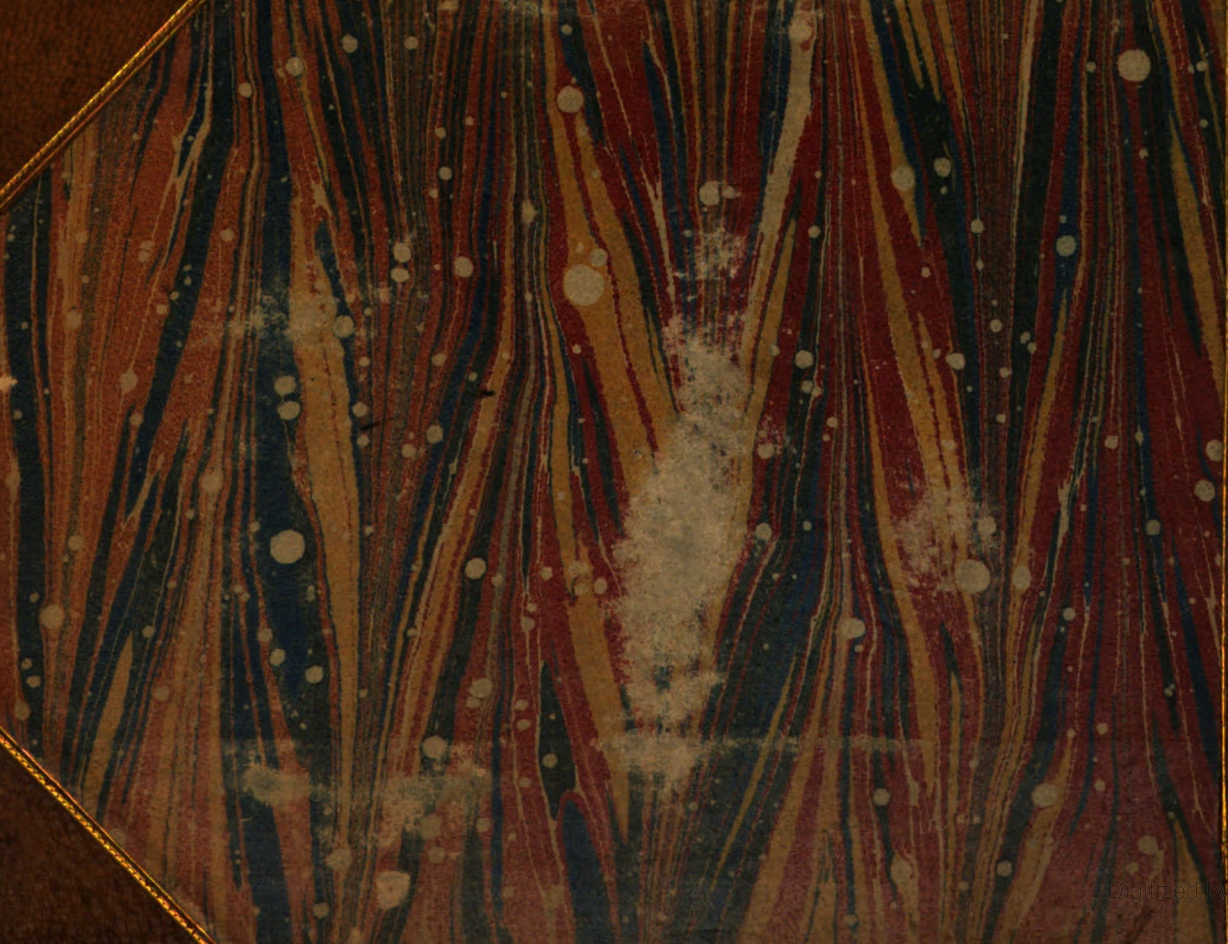
Google is proud to partner with libraries to digitize public domain materials and make them widely accessible. Public domain books belong to the public and we are merely their custodians. Nevertheless, this work is expensive, so in order to keep providing this resource, we have taken steps to prevent abuse by commercial parties, including placing technical restrictions on automated querying.

We also ask that you:

- + *Make non-commercial use of the files* We designed Google Book Search for use by individuals, and we request that you use these files for personal, non-commercial purposes.
- + *Refrain from automated querying* Do not send automated queries of any sort to Google's system: If you are conducting research on machine translation, optical character recognition or other areas where access to a large amount of text is helpful, please contact us. We encourage the use of public domain materials for these purposes and may be able to help.
- + *Maintain attribution* The Google "watermark" you see on each file is essential for informing people about this project and helping them find additional materials through Google Book Search. Please do not remove it.
- + *Keep it legal* Whatever your use, remember that you are responsible for ensuring that what you are doing is legal. Do not assume that just because we believe a book is in the public domain for users in the United States, that the work is also in the public domain for users in other countries. Whether a book is still in copyright varies from country to country, and we can't offer guidance on whether any specific use of any specific book is allowed. Please do not assume that a book's appearance in Google Book Search means it can be used in any manner anywhere in the world. Copyright infringement liability can be quite severe.

About Google Book Search

Google's mission is to organize the world's information and to make it universally accessible and useful. Google Book Search helps readers discover the world's books while helping authors and publishers reach new audiences. You can search through the full text of this book on the web at <http://books.google.com/>



49 C 115

Ferran Tuck. chab



Felia Wakefield

~~92.3.10~~
Indian Institute, Oxford.

THE MALAN LIBRARY

PRESENTED

BY THE REV. S. C. MALAN, D.D.,

VICAR OF BROADWINDSOR,

January, 1885.

49 C 115

85 Tübingen an Zehner

التحفة الزهية في اللغات الشرقية

على الرسالة البتية * الفارسية التركية * تأليف العالم الليب * والفاضل الحبيب * كمال افندي احد
اعضا مجلس المعارف العمومية * وناظر عموم مكاتب الدولة العثمانية العلية * واحدا رباب مجلس العلوم * الذي هو
تحت تسميته (انجمن دانش) موسوم *

المستخرجة الى اللسان العربي عن يمد البد الفقير * المقر بالعجز والتقصير * الراجي غفر له الرؤف * ناصيف
بن منعم العلوف * مدرس لالسنة الشرقية * والمولف والمترجم في اللغات العربية والتركية ثم الفرنسية
وقد طبعت بنفقة المرغب والمشوق لترجمتها * والمستحسن تكرر طبعها وشهرتها * صاحب الخير والمراحم * المتسربل
بوشاح النعمة والمكارم * امين محصل افندي لازميري * الترجمان الاول سابقا في الديوان الهيوني * وكاتب ستر
الخارجية سالفا * واحدا عضوا مجلس العلوم السام * ومأمورا الدولة العلية حالاً في بر الشام * دام فضله *

في مدينة ازمير *

بمدة ولاية * وتحت حماية * الوكيل الاعظم * والوزير الاكبر * انسان عين الوزير الجليل * عالي پاشا ذي الجود
والفضل الجزيل * وبالله التوفيق امين *

* ١٢٦٩ *

سنة

* ١٨٥٣ *

(يا الله)

بسم الله المبدى المعيد

سبحانك يا من افضت من البحر مراحمك وشنائك * على الانسان ما يعجز عن نواله سواك * واودعت فيه حكمة
سبك درر المعاني نبات الافكار * في قواميس الالفاظ والاصوات * كما انك قدرت على استخراجها من اصفاة البحار *
تميز الدعاسا من المبروات * والصلوة والسلام على انبيائك لا طهار * ورسلك بدور الادوار * صلاة وسلاما
ممتدين امتداد العوالم والافلاك * ومتعاقبين تعاقب الليل والنهار * على السنة لانام والاملاك * فاستجب
بجاههم اللهم ما تقدمه لدى عرشك من التوسل بحفظ مولانا صاحب المراحم والعدل * وسلطاننا وحيد الدهر والفضل *
من اقمته رحمة للعالمين * السلطان عبد المجيد خان * ولي الامر الامين والفخر المبين * فانك اعظم
المحسنين * وابد في حبة الفائف باعادة انوار العلوم والمدارس * مابين عبادك وقد كانت دواير * شكر الجلالك
بافصح لسان ذالِق * في المغارب والمشارق * وايدة على تحلية جيد دولته بحلى الجود والثناء * فتشرق اشراق
شموس الافاق على العوالم والاحياء * فانك سيد الموندين *

وبعد فيقول العبد الفقير ناصيف بن الياس منعم المعلوم * اذ قدم من الله تعالى على بتعلم لغتي التركية والفرنساوية *
وتطبيقهما على اللغة العربية * وتلوث الرسالة الفارسية التركية * تاليف السيد الجليل * ولامام النيل * من

شهدت له افاضل عصره * بكمال صفاته * كمال افندي احد موقري اعضاء مجلس المعارف السلطانية * وناظر عموم
المكاتب الهميونية * واحذر باب مجلس العاوم الا كادنيته * وهو كما قال فيه الشاب النجيب * واللبيب - ب
الاديب امين شميل اللبناني

شعر

* شهيم غدا في مقامات العلى علماً * كالشمس في وسط الابراج تنتقل *
* في كل منسزلة صارت مفاخرة * اقصى الكمال لديه جايتمثل *
وقال فيه ايضاً

* عادت صفاتك للمعالى قرينة * حتى تسربلت الكمال لباسا *
* وغدوت للانام بدر فضائل * تعاترا قبلك المنازل راسا *
* فانورت اجرام العلام لا زمناً * شمساً تحيط بك البروج اساسا *
* لازال يعرفك الكمال رئيسه * واولى المعارف سيداً وقياسا *

ووجدت الفائدة المشتملة عليها لمن رام ادراك اللغتين المذكورتين * وددت ان لا تكون شمس منافعها * كاسقفى
سداً لغة الاعراب * مقر الفصاحة والبراعة * فيحرم من لذى ذفاكتها * كثير ممن شهدت لهم بالفضل والاداب *
البلاغة والبراعة * فعلت عليها ترجمة عربية * ودعوتها التحفة الزهية في اللغات الشرقية * تابعاً بذلك نظم اصلها *
ليسهل على الطالبين فهمها * وقد جأت بحمدته تعالى خالية عن التحريف والتصحيف * تنقر بالفضل
لصاحب الاصل المنيق * لازال مقصد لادباء الفضلاء ومنزل العلماء والبلغاء *
هذا وبالله التوفيق

تکلم رساله بسی دیباجه سی

اربابی مندند معلوم اولدیغی اوزره هر بر لسانده تکلم اولسانی بیلنلرایله صحبت و مکالمه یه متوقی اولوب مثلاً بر آدم حر
نقد عربی و فارسی او قیوب و او قوتسه اربابی ایله مکالمه ایدوب تحصیل ملکه ایتمینجه تکلمه مقتدر اولمیه جغی و لوعلم
قوتی ایله تکلم ایتسه بیلده اصول مکالمه یه توافی ایتمیدجکی اشکاردر شمدی یه قدر عربی و فارسی پکت چوق کتابلر
تالیف اولنمش ایتسه ده مخصوصاً تکلم ایچون یا پلمش بر کتابه تصادق اولنده مد یغندن هوسکاران لسان فارسی یه بره دیه
عاجزانه اولمق وایلروده اختلاس وقت اولنور ایتسه ده از یاده توسیع و تفصیل قلمق اوزره فارسی سوال و جواب
اصولنده بر مکالمه رساله سی ترتیب و درت باب اوزره تبویب اولندی و بر متکلم ایله مخاطب فرض اولوب متکلمک
فارسی اولدوق ایتدیکی سوال و خطابه س و مخاطبک کذلک فارسی ویردیگی جوابده ج حرفلری اشارت اولنده رق
مقابلنده اولان سطرلره دخی اهل ایرانک استعمالنه تطبیقاً تر کچه معنای لازمیلری یازیلوب بشقه بشقه لغت رینی تفسیر
و بیاندن صرف نظر اولندی و ایرانده حین ملاقاتده یکدیگره سلام و بر مک سنت سنیه سی مرعی ایتسه ده کوچک بیوکه
واکثری پیاده آتلوید و صاحبخانه اوطور دیغی حالده کلان مسافره سلام و بر مک و سلامی الآد دخی ینده سلام علیکم
دیدرک مقابلده ایتمک و اصحاب رتبه دن بولنان ذات تواضع مراد ایدر ایتسه مادوننی اولان شخصه سلامده مسابقت

ایلمک اصول لرندن اولوب ال ایله تمنا جاری اولمدیغندن اوطوردیغی حالده دخی رسم خوش امدی وسؤال خاطر
اکثری انحناسر فروایلمک مثللو اشارت وایما ایله ایفا اولنمق عادتلری اقتضاسند ندر ولسان فصیح البیان ترکی یه
اکثری عربی و فارسی و السنه سائره قارشمق مناسبتیله وسعت کامله کله رک انواع صور مستحسنه ایله افاده مرام و هزار
گونه تعییرات خوش اینده ایله تبریک وقت و فتح مقدمه کلام ممکن اولوب بیاهی الفاظ ترکیه اصلیه دن استغنا حاصل
اولمشدر لکن لسان فارسی یه عربیدن ماعدالسان قارشمدیغندن ترکی قدر وسعت کله مدیکنه بنام کاله لر نده لغات
اصلیه و اصطلاحات قدیمه مرعیه لرندن عدول ممکن اولمیه رق اثنای ملاقات لر نده ذکر ی سبقت ایتدیکی وجهله سلام
و انحناسر فرو مثللو حالات ایله رسم ترکیبی اجسر اوبعض گونه تعییرات مخصوصه ایله استفسار حال ایدوب
مصاحبتله ابتدا ایدر لر اشبور ساله درت باب اوزره تبریب اولنوب باب اولته روز مره مستعمل اولان تعییرات
ایله ابتدا و مناسبت ایله اکثر لزومی لغت لر دخی تحریر و املا اولنمشدر و مطالعه ایدر نلره علم اجمالی
حاصل اولمق اوزره باب ثانیده ایرانک احوال معالک و بلدان و کیفیت طرق
و مسافاتی بیان اولنوب باب ثلثده السنه و کتابت و شعر و انشایه دائر معرفت لرندن
بحث اولنمق باب رابعده سؤال و جواب اصولی تسر کله عدد و حساب دائر
و سائر لغت شتی قید و املا اولنمشدر

باب اول

فارسی

ترکی

عربی

س

خوش آمدید صفا آوردید

خوش کلد یکر صفا کلد یکر

جیتم بالسرو و الراحه * اهلا و سهلا و مرحبا

ج

محبت شما کنم نشود بخد مت شما

دولتکز د انم اولسون خاکپایه کلمکله

فلندم دولتمک حضرنا لخدمتکم و تشرفنا

س

رسیدیم

احوال شما چه گونه است ملالی ندارید

کیف شریفکزن فصلدر انشا الله برکدر یکر

کیف مزاجکم الشریف انشا الله نکونون

ج

الحمد لله از محبت شما اگر ملالی هم بود

الحمد لله سایه لطفکزده برکدر مز یوقدر

الحمد لله بظل لطفکم غیر مکدرین

از رسیدن خدمت شما رفع شد

بالفرض اولسه بلبه خاکپایه کلمکله رفع

وبالفرضیه لوکنام سکدرین لزال

اولدی

وجود یکر انشا الله صحت و عافیتده در

ان شاء الله یكون وجودکم بكل صحة و عافیه

س

فاخوشی جسمانی ندارید

الحمد لله اثار لطفکزله

الحمد لله من تاثیر لطفکم بخیر

ج

بنده را بکلی فراموش فرمودید

بنده کزی کلیا فراموش ییورد یکر

لقد نسیتم داعیکم بالکلیه

س

الحمد لله

ف

استغفر الله شما کی از خاطر ما فراموش
خواهید شد

حقیقه من هم تقصیر دارم بخد مت شما
مشرق نشدم

استغفر الله قصور یعنی چه شما صاحب
اختیارید بنده خانه متعلق بشماست

احوال مخدوم زاده ها چه گونه است
دعا گوئی شما هستند

احوال برادر و والد خوش است
شمارا دعا میگویند

عید شریف شما مبارک
شمارا هم انشاء الله این عید مبارک باشد

قدوم نورسیده مبارک باشد

ت

استغفر الله سز نرمان خاطر مزدن چقار
فراموش اول نورسکز

حقیقه بنده قصورم وارند متکثره مشرف
اوله مدم یعنی خاکپایکزه کله مدم

استغفر الله قصور نه دیک سز صاحب
اختیار سکز بنده خانه سزه متعلقدر

مخدوم زاده لرت کیفری نصلدر
سزک دعا جیکز در لر

برادر و والد کزک کیفری ایومیدر
سزه دعا ایده یور لر

عید شریفک مبارک اولسون
سزه ده انشاء الله بو عید مبارک اولور

نورسیده کزک قدومی مبارک اولسون

ع

استغفر الله بانی زمن برحتم من فکر ناو
نسیناکم

حقیقه ان القصور من دایکم اذ مات شرفت
بخد متکم و ما امکنسی ان احضر لرترب

اقدامکم
استغفر الله ما معنی القصور انتم اصحاب

الاراد تو محلی یخصکم
کیف مزاج الاولاد مخا ذیمکم هل انه جید

هم داعون لکم
کیف حال الوالده و شقیقکم هل انهما بخیر

آخذان بالدعا لاجلکم
عیدکم الشریف فلیکن مبارکنا *

وهذا العید فلیکن ایضا مبارکنا علیکم انشاء الله
مولودکم الجدید فلیکون قدومه سعیدا

خدا

عید مبارک
ایم

ف

خدا بشهاهم انشا الله کرامت کند

منصب تازه شها مبارک

انشا الله شهاهم بنصب خوبی سر بلند
میشود

خیلی وقت است شها را ندیده بودم
اشتیاق داشتم

من هم دلم میخواستم بخدمت شها
برسم از کم سعادت میسر نشد

مظنه در استانبول نبودید
خیر جایی رفته بودم تازه آمدم

البته بهنزل خود تلن پایین آمده اید

منزل از خودم ندارم جایی مهمان بشدم

ج

س

ج

س

ج

س

ج

س

ج

ت

خدا سزده انشا الله کرم ایدر

یکی منصبکز مبارک اولسون

انشا الله سزده بر کوزل منصب ایلسد
سر بلند اولور سکز

چوق وقتدر سزی کورما مش ایدم
اشتیاقم وار ایدی

بنده کو کلم استردی خدمتکزه کلمه بی
طالعز لکمدن میسر اولدی

ظمه استانبولده دکل ایدیکز
خیر بریره کشش ایدم یکی کلدیم

البته کندی خانه کزه ایتش سکز در

کندی قوناغم یوقدر بر بوده مسافر اولدم

ع

الله یهکم کذلک

وظیفتمک الجديدة فلتن مبارکة

وا انشا الله یکن لکم وظیفه حسنة التی
ترفع شانکم

لی زمن لم انظرکم و کنت مشتاقا لکم جداً

انا ایضاً کان قلبی یتشوقکم و انما السوء
الظالم یتیسر نصیب

اطین انکم ما کنتم بالاستانة

کلاً لقد کنت فی مکان اخر و الان قد
رجعت

من المعلوم انکم نزلتم بمحلکم الخصوصی

لیس لی منزل خاص بل انا مقيم فی احد
الاماکن

الاماکن

ف

م هر ا به بنده خانه تشریف نیلورده جامی
دیگر رفتید

ج چون عیال و اولاد ما انجم منزل داشتند
ما هم لا بد شدیم انجا پاییں آمدیم

س خانه از برای شما ضرور است چه خواهید
کرد

ج حالا میروم بیک خانه جستجو بکنم

س میخرید یا کرایه میکنید
ج اگر ارزان میجویم میخرم و الا کرایه میکنم

س خانه نیکه از برای شما ضرور است چند
اوقات داشته باشد کفایت میکند

ع اندرونی و بیرونی هفت اطاق داشته
باشد بس است

ث

نیچون بنده خانه کزی تشریف
ایشیوب بشقه محله کندیکز

چونکه عیال و اولاد مزاوراده ساکن اید یلار
بزده ناچار اوریاه نزول ایلدک

سزک ایچون بر قوناق لازمدر نه
یابه جئسکز

شهدی کیدوب بر خانه ارایه جفم
صا تو نیی الورسکز کرایله می طوتار سکز

ا کرا و جوز بولورسم الورم بولا مزسم کرایله
طوتارم

سزه لازم اولان خانه نک قاج اوله سی
اولسه کفایت ایدر

ایچمورده دیشروده یدی اوله سی اولسه
کفایت ایدر

ع

لهاذا توجهتم لغير مکان وما شرفتم محلکم
ها هنا

ج حيث لا مبال ولا اولاد کانوا هنا لکنک
مقیمین لزم اکون معہم

قد یلزم لکم محل فماتصنعون

لأن انا اذهب وانظر لی بیتا
هل تشترونه او تستاجرونه

ان رأیتہ بشئ قليل فاشتریه ولا فاستکری

ملی کم اوصه یجب ان یکون البیست
محتویا حتی یکون کافیا

امن وجذب بالداخل والخارج سبع اوص
فیکفی

ف	ت	ع
س من یکخانه سراغ دام بجبهت شعا کرایه بکنم	س بن برخانه یلورم سزک ایچون استکرا ایدهیم	س انا عرفیتا فاستاجرکم
ج بسیار خوب حالا میروم و می بینم	ج پکت کوزل شهدی کیده لم و کوره لم	ج مناسب جدا فالان نذهب و نظره
س حالا نمیشود انشا الله فردا	س شهدی اولما زانشا الله یاربین	س الان غیر ممکن ان شاء الله نهار غد
ج من اکنون میروم فردا نتوانم بیایم	ج بن شهدی کیدرم یاربین کله سم	ج انا الان متوجه و نهار غدا اقدر علی المحی
س شب اینجا بمانید	س کیجه بوراده قالیکز	س ابقوا عندنا هکذا اللیلہ
ج امشب نمیشود شب دیگر می آیم	ج بو کیجه اولمز بشقه کیجه کلورم	ج هکذا اللیلہ لا یمکن و انما لیلہ اخری سانجی
س چرا میشود مگر از جای وعده گرفتند	س نیچون اولمز مکر بریر سزدن وعده مسی الدیلر	س لماذا لا یمکن هل انکم اعطیتسم قولا فی محل ما
ج بلی نیکی از دوستان و هذه دادم کنه	ج اوت احبادن برینه بو کیجه کلورم دیسو سوزویردم	ج نعم لقد اعطیت قولا لاحدا لا خیباب بالحضور لعنده فی هذا المساء
س امشب می آیم	س شهدی پکت تیز در نره ید کید یورسکز	س الوقت یا کرفا ین تذهبون
س حالا هر زود است گجا میروید	س بشقه ایشمده وار تیز کتمککم لازمدر	س لی شغل آخر فیتقضى ان اتوجه الیه بسرعه

ف

چه کار دارید و کجا خواهید رفت
اول بمسجد میروم تا نماز عصر را بگذارم

س
ج

شما باید اول بحمام بروید تا از خستگی
راه در آیید

س

صبح بحمام رفتم
نماز را اینجا بگذار

ج
س

وضو ندارم
افتابہ میارند دست نماز بگیرد
من آب گرم میخواهم

ج
س

آن هم هست بگویم بسیارند
کدامی ارد نوکرها اینجا نیستند
جایی رفتند حالا می آیند

س
ج
س

تا آنها بیایند من یکت گردش کنم

ج

ت

نه ایشکزار و نه ریه کیده جکسکز
اول مسجده کیدرم ایکندی نمازی ادا
ایتمکه

یول یورغولغنی چقارمق ایچون سزه
ابتدا حمامه کتمک لازمدر

صباحلین حمامه کتدم
نمازی بوراده ادا ایله

ابدستم یوق

ابریق کتورسونلر آبدست آلیکز
بن سجاج صواستم

اوده وار سولیم کتورسونلر
کیم کتورر او شاقلر بوراده یوقدر
بریره کتدی لر شمدی کلورلر

انلر کلنجه قدرین دولاشدیم

ع

ماهی المصاححه وال این تذهبون
یلزم اذهب اول ال الجامع لاجل صلوة
العصر

ینبغی تذهبون قبل ال الحمام لاجل
الراحه من تعب الطريق

لقد ذهبت صباحاً ال الحمام
فاقيموا الصلاة هاهنا

انا لست متوضياً

فليحضروا الا بريق لتوضؤوا
أريد مأسختاً

فهذا ايضا موجود اقول لکی يحضروه
الخدم ليسوا بموجودين فمن يحضر الماء
قد ذهبوا ال محل ولان يرجعون

ادور قليلاً لينمايرجعون

ف

یک دمی صبر بفرمایید من هم می آیم
شما زحمت مکشید بجای خود تان
باشید

چرا نرفته دم در معطلید

کفشیم بیدان نیست
چرا چه طور شده است

نمیدانم وقت آمدن بکفشکن گندم
حال نیست

موزه مرا ببینید
خیر مال خودم را یکی برده بود حالا آورد

پر دور نروید
خیر نمیروم از سر کوجه بر میگردم

س
ج

س

ج
س

ج

س

ج

س

ج

ت

براز یجف سبز بیور یکز بنده کلیورم
سز زحمت چکمه یکز کندی یر یکز ده
طور یکز

نیچون کتمیوب قیو دینده معطل سز
یعنی طور بیور سز

ایاق قابلم یو قدر
نیچون یوق نه اولمشدر

بلمیورم کلدیکم وقت پابو جلقده چقاردم
شمدی یوقدو

بنم چزمه می کییکز
خیر کندیمک کینی بوی کتور مشش

ایدی شمدی کتوردی
چوق اوزاق کتمییکز

خیر کتم کوشه بلشدن دونرم

ع

اصبر قلیلا سار جمع عاجلا
لا تتعبوا سرکم ابغوا منکم

لماذا لاتذهبون وتجلسون عند البوابه

لیس لی جدا

لماذا لا یوجد وماذا صار بخفک
لا اعلم حینما جئت شلحتنی العبد والان
ما هو باین

البسوا جزمی
لا ان خفی وجدته وقد کان اخک واحد

فالان احضره
لاتذهبوا بعیدا

کلا فقط الی قرب الزوایده وارجع

ف

اینک بجهها آمدند بیایید وضو بگیری
 من خیرم اینجاست نماز گرفتم
 از شیر آب نمی آمد چه کردید
 از اندرون یکقدری آب دادند
 جانماز حاضر است بیایید
 من اینجا نماز کردم جانماز را تا کنند
 قالان میل دارید
 چرا گرمی آرند بد نمیشود
 بالا خانه تشریف نمی آرید
 دم در خواهم نشست
 بگویم فرش کنند
 یک صندالی بگزیند پس است
 من اگر می خواهید قهوه بپزند

ث

اشته او شاق لرگلدیلر کلکز آبدست الیکز
 بن کندم بوراده آبدست آلدن
 موصلقدن صولکمیوردی نه یاهدیکز
 ایچرودن بر مقدار صویردیلز
 سجاده حاضر در کلکز
 بن بوراده نمازی قیلدم سجاده یسی
 دوشور سونلر
 ناریکله یه میلکز وارمی
 نیچون میلم یوق اگر کتور لر سه فنا اولمز
 یوقار او طه یه تشریف ایتمز میسکز
 قپودینده او توره جنم
 سولیم دوشه سونلر
 بر صندالیه قوسونلر یتشور
 اگر استرسکز قهوه پشور سونلر

ع

هوذا الخدم قد حضروا تفضّل توفّأ
 قد توضیئت هاهنا
 لم یأت الماء من الحنفیه فکیف صنعتم
 قد اعطونی من داخل ما یکفینی من الماء
 السجاده هی حاضره فتفضّلوا
 لقد صلیت فلیرفعوا السجاده
 هل لکم میل لارکیل
 ولماذا لا ان کان یحضرونها فلا یلبس
 لا تشرفون لالوضه الفوقیه (العلیا)
 ارید ان اجلس عند البوابه
 اقول لهم ان یفرشوا
 فلیضعوا کرسیا فانه یکفی
 ان کتتم تربیدن ایعملون قهوه

ف

چ قهوه خوشم نمی آید چای بپزند
س چای را حاضر کردند بسیارند
چ زود بیارند تا سرد نشود و شیر بنیشکم باشد
س قند را شما خودتان بیندازید
ت قدری آب لیمون هم بریزند
س لیمون هست بدست خودت بیفشار
ت بپرید و بدادند
س بنده سوای شیر نوی چای چیز دیگر
نریزم
چ بسیار خوب من هم بشیر میخورم
س اگر بقضامیل دارید حاضر است
چ ماخیر امروز نه را رادیر خوردم
س شام را کی بیارند

ت

قهوه خوشه کلمز چای پشور سونلر
چایی حاضرلدیلر کتور سونلر
چاپوق کتور سونلر صوغومسون وطادی
از اولسون
شکری سز کند یکز قویکز
بر مقدار لیمون صویده قاتسونلر
لیمون وارد کردندد الیکزله صقیکز
کسوب ویرسونلر
بنده کز سوددن غیری چایک ایچنه
بشقه شی قویمام
چوق کوزل بنده سودایله ایچرم
اگر طعامه میلکز وارا یسه حاضر در
شمدی استهم بوکون طهر طعامن کچ یدم
اخشام طعامنی نرمان کتور سونلر

ع

انا لا انبسطمن القهوه فلیعملوا جای
قدیمیا و الجای ایحضرونه
فلیحضروه حالا کلیلا یبرد ولیکن حلوه
قلیلا
انتم ضعوا السكر
فلیضعوا قلیلا من صیر الیمون
الیمون حاضر فانتهم اعصروه
فلیقطعوا و یجیوا به
انا لا اصنع شیائی السجای غیر الحلیب
مناسب جدأ و انا اشر به ممز و جا بالحلیم
اذا کان لکم قابلیة للا کل فهو حاضر
لان لا ارید لانی الیوم تغذیت بعد الظهر
متی ترغبون حضور العشاء

ف

یک ساعت از غروب گذشته بسیارند

حالا ساعت چند است

بغروب دو ساعت و نیم مانده است

ساعت شما تندی است

ساعت من تند نمیرود کاه است کنند باشد

بنده چنان گمان میبرم که شما دیشب

ساعت را کوک نکردید

اگر کوک نکرده بودمی حالا نمیرفت می ماند

طعام را آوردند سر میز می نشینید یسار
خوابچه میخورید

ث

بر ساعت غروب کهنجه کتورسونلر یعنی

ساعت پرده کتورسونلر

شمدی ساعت قاچدر

غروبده ایکی بجق ساعت قالمشدر یعنی

ساعت طغوز بجقده در

سزک ساعتکزیلرودر

بنم ساعت ایلرو کتمز احتمالدر کیر و قاله

بنده کز او یله طن ایدر مکه سزدون کیجه

ساعتی قورمدیکز

اگر قورماش اولیدم شمدی ایشلمسز
طورردی

طعامی کتوردیلر ماسایه می اوتوررسکز
یعنی ماسا اوزرنده می یا خود طابله ده
می یرسکز

ع

الساعة واحدة بعد المغرب

کم الساعة لان

تسعه ونصف ای باقی ساعتان ونصف

للمغرب

ساعتکم متبقة

ساعتی لا تسبق وربما تقصر

انا هكذا اظن انکم مادورتموها مس مسآ

لو کنت مادورتها لکانت واقفة لان

لا تشتغل

قد جاءوا بالطعام فهل ترغبون الجالس

على السفرة او تاكلون على المائدة

ف

سفره از همه بیشتر در ایران بیشتر چینی
میخورند

در بین قضا میوه خوردن عادت دارد

خیر در ایران میوه با قضا نمی خورند

شما کم بخورید بگویم خربزه دهند و اند پاره
کنند و انگوهر میارند

اگر میخواهید سیب و گلانی و بد هم
بجویند و بیارند

آلویا بیدار نمیشود

تازه اش خیر و قش گذشته است اگر
خشکش میخواهید کیلاس و توت هم
هست با هم بیارند

بنده که دکان میوه فروشی ندارم این قدر
میوه را چه بکنم

ث

سفره هستند ایوایرانده ده اکثری بویله
یرلر

اثنای طعمه میوه یکم عادت کنیز میدر

خیر ایرانده طعام ایله میوه یرلر

سرازیکنز سولیم قانون و قاریوز کسونلر
و اوزمه کتور سونلر

اگر استر سکز الما و امرو و ایواده بولسونلر
کتور سونلر

وشنه بولنزمی

تازه سی خیز بولنمز وقتی که مشدر اگر
قورینسی استر سکز کراز و دوتده واردر
برابر کتور سونلر

بنده کرک مناود کانم یوق یا بوق سدر
میوه بی ندیپایم

ع

السفرة احسن وفي بلاد العجم اكثر هم
هكذا ياكلون

هل امکم عادة تا کلون الفاکه مع الطعام

لا فی بلاد العجم لیس لهم عادة هكذا

انتم تا کلون قلیلا فاقول لهم ان یکسروا
البطیخ الا خضروا لا صفروا یحضروا عنباً

وان کنتم تحبون التفاح والنجاص
والفسر جل فلیحضروه

الا یوجد کرزاً خضر

لا یوجد لان الوقت مضی فان کنتم
تریدون من السکرز والتوت
فیحضروا نهما سوته

لیس عندی دکان خضری فماذا اصنع
بکل هذه الفاکه

ف

ج روی سفره بگذرند باشد اگرمانی خوریم
 بچه هامیخورند
 از برای انهاهم احتیاط باید کرد تا نا
 خوش نشوند
 س آب استانبول کوار است مترس
 ج چنین است ولیک آب و هوای اینجا
 بمن سازش نکرد
 س چه نوع قصاص میخواید پیش شما بگذرند
 ج هم کدامکه خفیف است وزود تحلیل
 می رود انرا میخوام
 س از شیر بنیاهم بخورید و افشره هارام میل
 بفرماید خصوصاً افشره لیمون
 و افشره آب غوره از برای نشان دادن
 حرارت بسیار خوبست

ت

سفره اوستنه قویسونلر طور سون اکرب - ز
 بهزایسک او شاقلر برلر
 انلرایچونده احتیاط لازمدر که کیفسز
 اولمیدلر
 استانبولک صوبی هاضمدر قورقمه
 بویله درلگن بورانک آب و هواسی
 بکایرامدی
 نه درلویمک استرسکزا و یکزه قویسونلر
 هر قنغیسی خفیف و تیز هضم اولور ایسه
 انی استرم
 طاتولرد نده ییکز و شر بتلوه میل بیور یکز
 خصوصاً لیمون شربتی
 و قورق شربتی حرارت با صدر مق
 ایچون چوق کوزلدر

ع

فلیضعوها علی السفره و اذالم ناکل فالخدم
 یا کلون و لازم نلاحظ صحتهم کیلا
 یمرضون

ماآلاستاندهاضم فلانتحق
 حقیق ذلك لكن الماء والهواء هنا
 لا یلایان صحتی
 ای طعام ترغبون ان ینوضع قدامکم
 الطعام الخفیف والمنهضم حالاً فاریده
 تفضلوا کماوس المحلیات والا شربه
 خصوصاً شراب الیمون والحصرم
 اللذان یطیفان الحرارة جیداً

ف

دیکر سیر شدیم هیچ چیز نهی خواهم
سفره بردارند

اگر از مکيفات بجیزی معتادید بیاروند

خیر سابقا استعمال میشد لیکن چندیست
متروک است

من هم مدتیست موقوف کردم

خوب کرده اید بخلاف شرع انور است

شر بتدار بستنی ساخته است رغبت

دارید بیارند

سوای بخماست هر کدام نوع بستنی که

باشد میخورم

هوا تار یک شد شمعدان بیارند

چراغ ضرور نیست ماهتاب است

ت

ارتق طویندق هیچ برشی است میسر
سفره بی قالد رسونلر

اگر مکيفاتندن برشی معتاد یکز ايسه

کتور سونلر

خیر سابقه استعمال اول نور ایدی لیکن

نیجه زماندر متروکدر

بنده برمد تدر بر اقدم

کوزل ایتیش سکز شرع انور کت خلا فیدر

کیلارجی طوکدر مه یاپمشدر رغبتکسوزار

ایسه کتور سونلر

یوغرت طوکدر مه سندن بشقه هر قنغسی

در لوطوکدر مه اولور ايسه یرم

هوا قرانلق اولدی شمعدان کتور سونلر

موم لازم دکل مهتابدر

ع

لقد شعبنا ولا نريد شيئا فلترفع السفرة

ان كان لكم عادة ببعض المكيفات

فليحضره

في السابق كان مستعملا ولكن منذ مدة

مستظيلة قد تركت

وانا ايضا من مدة قد تركته

حسنا فعلمت لانه مخالف للشرع الانور

ان الكيلارجي قد صنع بوزة فان حسن

لكي يحضرها

غير بوزة الحليب ای بوزة کانت آکل منها

لقد صار الوقت معتم هل ياتون بقبس

حيث ضوال القمر فلا يلزم شمعده

ف

س بیارند و روشن نکنند
 ج در پایش کله کیر هم بگذرند
 س اسباب چایی راهم اینجا اوردم
 ج خوب کردید صبح پیش از آمدن
 شما درست بکنم
 س اگر خوابتان می آید رخت خواب
 بیارند
 ج رخت خواب را بیارند و ببیند از ندهد و وقت
 که بخوام خواهم خوابید
 س هوا سرد است اگر ضرور است دو کاف
 بیارند
 ج خیر من پوشن خود را خوردم یکی
 کفایت میکند
 س نئی او طاق منقال هم بگذرند

ث

کتورسونلرده یا قهاسونلر
 دینده موم مقرر اضیده قویسونلر
 جای طاقمنیده بورایه کتوردم
 کوزل ایتدی کز صبا حلین سز کلمه سزدن
 مقدم حاضر ایدیم
 اکراویقو کز کلو رایسه یتقی طاقمسی
 کتورسونلر
 یتاغی کتورسونلرو پاپسونلر هر نه وقت
 استرسم او یورم
 هوا صوقدرا اگر لازم ایسه یکی یورغمان
 کتورسونلر
 خیر بن کندی کیه جکمی ایجدم بری
 کفایت ایدر
 او طه ایچنه منقالده قویسونلر

ع

فلیحضروها غیر مشغولة
 و علی قاعدة الشهدان فلیضعوا مقص
 لقد احضرت آلة الهجای
 قد صنعتهم حسنا و صبا حلین ان تحضروا
 یكون الهجای حاضرا
 ان كان النعاس جاکم فلیحضروا الفرشه
 فلیحضروها ویصلحوها حینما یرید انام
 ان الهوا بارد فان كان لازم لیا تنسوا
 بلحافین
 لالقد شربت ما یدفیننی فلحافی واحد
 یکفیننی
 ویضعوا ایضافی لاودة کانونا

ف

بسیار خوب گاه است برخیزم و قلیان

بکشم

در بخاری هم آتش هست

آتش بخاری مصرف ندارد همه خاکستر

شده است

انبور را پهلوی منقال گذاشتم

درست نکه کنید ز کال بوند داشته باشد

صبح کی بر میخیزید

هوا روشن نشده پامیشوم

چرا زود بر میخیزید مگر جایی خواهید

رفت

بسلای بشکار میروم امشب زیاد نباید

نشست

بسیار خوب چه وقت سوار می شوید

ج

س

ج

س

ج

س

ج

س

ج

س

ت

پکت کوزل احتیال در القوب نار کیسله

ایچرم

اوجا قده آتش وارد

اوجا غک آتشی ایشدیرا مسزبتون کل

اولم شد

ماشایی منقالک یا ننه قویدم

رابطه لویا قیکز کمورک ققوسی اولسون

مباحلین نرمان قالقار سکز

هوا ید نلق اولدن قالقارم

نیچون چابوق قالقار سکز مکر بر بره می

کیده جکسکز

اوت یارین آوه کیده جکم بو کیجه چوق

اوتور مق لازم دکل

پکت کوزل نوقت سوار اولور سکز

ع

مناسب جدال بر ما قوم فاشرب نار کیله

نیوجدی کانون نار

نار کانون لا تنفع لشی لا نها قد صارت

رمادا

الملقط قد وضعت بجانب المنقل

احترسوا حتی لا تكون رائحة الفهم

صباحا ای وقت تستیقظون

قبل انبلاج الفجر

لماذا تعجلون بالقیام هل تریبون

الذهاب الى مکان

نعم فی الغدا ذهب الی الصید و بهذه

اللیله لا یلزم ان نطیل السهر

حسن جدا ای وقت تریبون

ج

ف

شبگیر سوار میشوم
هوا بسیار سردست چرا شبگیر میکنید
اگر شبگیر نکنم فردا بشکارگاه نمیرسم

ج
س
ج

چه شکار میکنید
آهوشکار میکنم
باتنازی یا تفنگت

س
ج
س

خیر تازی همراه میرم
اگر خدمتی هست بفرمایید بندگی بکنم

ج
س

لطف دارید اگر زحمت نباشد عوض کنم

ج

منت دارم هر چه بفرمایید از آن قرار رفتار
کنم

س

ت

کیچه دن سوار اولورم
هوا چوق صوقدر نیچون کیچه دن سوار
اگر کیچه دن کتمزسم یارین شکار محلنه

واره مم
نه اولار سکز
جیلان اولارم

تازی ایله می تفنگت ایله می
خیر تفنگت ایله دکل برابر تازی کوتوررم
اگر بنده کزه کوره بر خدمت واریسه امسر
بیوریکز

لطف بیوررسز اگر سزه زحمت اولمزایسه
افاده ایده یم
جانمه منت هرنه بیورر ایسه کز اولوجهله
حرکت ایدرم

ت
ع
یا

ع

سار کب لیلأ
الهوا شدید البرد فلما ذاتسیرون لیلأ
ان کنت لا اذ هب صبا حافلا یکنی
نهار غدا الوصول لمحل الصيد

ماذا تصیدون
اتصید غزلانا
أصیاد بالکلب ام بالبارودة
لیس بالبارودة قد احضرت معی کلبنا
ان کان یوجد لی خدمة فامروا

ادام الله لطفکم فسافیدکم ان کان لایصیر
لکم ثقله
یا حبذا وکلما تامرون بدفانی مطیع له

ف

اول زین دار را احضار و سفارش کنید

چهار سفارش کنم

بگوید زین و برکهارا و اراسی بکند

اگر کسسته و شکسته و بسته داشته باشد

تعمیر و مرمت کند

مکر زین و برکهای شما کهنه است

خیر کهنه نیست ولیک تازه از راه امدم

احتیاط لازم است

شما کدام اسب را سوار میشوید

هر کدام که رهوار و راهش خوب باشد انرا

سوار میشوم

بنده یک اسب دارم بسیار خوش راه

و آرام است و هرگز سکنندری نمیخورد

انرا سوار بشوید راحت میکنید

ج

س

ج

س

ج

س

ج

س

ت

ابتدا ساسی چاغروب سپارش اید یکنز

نه سپارش ایده یم

سویلیکزا کرو طاقملره دقت ایتسون

اگر اولمش و قریلوب بوزلمش و ارایسه

تعمیر و مرمت ایتسون

مکراتلرکزکث اگر و سائر طاقملری اسکید

خیر اسکی دکلدرو لیکن یکی یولدن

کلدی کمیدن احتیاط لازمدر

سز قنغی انه سوار اولور سز

هر قنغیسی رهوان و یولی ایوایسه اکا سوار

اولورم

بنده کسزده برات و ارغایت یولی ایو

ویواشدر و اصلا قایمسی و تو که زیمسی

یوقدر اکا سوار اولکزر راحت ایدرسز

ع

اولاً استدح السایس و و صبه

ماذا انبه علیه

قل له ان یفحص و یبظر جیداً بالسیرج

والطاقم ان کانوا مکسزین او معکسین

فلیصلحهم

فاذا کل کسوة خیو لکم هی عتیقه

لیست عتیقه و لکن حیث یكون مسروری

بطریق لا عرفه فیلزم الا حتراس و التوقی

على جواد ترکیبون

ماکان رهواناً و مشیه جید فار که

اناعندی حصان مشیه حسن و هـ

اد

ولا یصفح ابداً ار کهوه فتر تاحون

ف

این چه گونه میشود اسبهای شاه
خام اند چرا که درایام علف خوردن
نگردانیدند

خبر همچنین نیست من قدش گزده
بودم که در وقت سبز خوردن اسبهای
سواری مرا هر روز بگردانند

مال من و شما تو فیرند ادر فردا کدام را که
دل میخواست دسر می شوم

اگر فردا باران باشد باز بشکار میروید

چرا نمیروم من از خدا می خواهم که فردا
بارش باشد

ت

بوصل اوله بلیور سزک اتلریکز بتون
خامدر لر نیچونکه چایسرید یکی
وقتله کزد درمدیلر

خیر بویله دکلد ریعی خام دکلد لر بن
تنبیه ایتیشیدم که چایرید کلری
وقت بنم بنک حیوانلری می هر کون
کزد رسونلر

سنگله بنم مالک فرقی یوقدر یارین هر
قنفسنی جانم استر سه اکا سوار اولورم

اگر یارین یغور اولور سه ینه آوه کیدر میسر

نیچون کتم بن اللهدن استر مکه یارین
یاغش اولسون

ع

وکیف یکون ذلک مع ان خیلکم جحوشه
و غیر مروضة قط و حینما کانت فی الربیع
ماروضوها

لیست هی غیر مروضة کما تزعمون اذانی
قد نبهت وقت الربیع بان کل یوم
یطبعون الخیول الشی تکنون او کوبی

لایوجد فرقی فیما بین الذی یخصکم
و بین الذی یخصنی غدا اרכب
الحصان الذی یجی علی کیفی
اذا نزل المطر نهار غدیه ل تتوجهن ال
الصید

فلماذا لا اتوجهوا نا اطلب مسن الله ان
یکون مظر

ف

س از باران بشماچه فائده
چ چون زمین گل میشود اهوان نمیتوانند
بدونند سگهای شکاری از عقبشان
زود میرسند
س برف باشد چه کونه
چ آن هم خوبست خصوصاً در روزهای
برف شکار بکبک بسیار لذت دارد
س مارا هم همراه بشکار ببرید
چ خیر زحمت میکشید شمارا نمی‌زنم
س مارا نمی‌برد پس بچه کار می‌روی سس
بمضمون این فرد

ت

یغور دن سزه نه فائده
بر چامورا ولور جیلانلر قاجده میوب
آو کلبیری ار قه لرندن چاپوق یتشورلو
قارا ولور سه نصل
اوده کوزلدر خصوصاً قارلی کونلرده
ککلیک اوی پک صفالودر
بزیده برابراوه کتور یکز
خیر زحمت چکر سز سزی کوتورم
بزی کتور میه جک اولدیغکیز حالده آوه
کیدوب نه پایه جق سکر بوب سیث
مصبونی اوزره

ع

ماذا تستفیدون من المطر
لان الارض تصیر موحلة والغـزلان
لا یقـدرون علی الـهرب فکلاب الصید
یمسکوهـم حالاً
واذا صار تلج
فذا کم حسن اذان فی ایام الثلج صید
الحـجال یفرح جداً
خذونا ایضاً معکم الـصید
یصیرکم ثقله فلا آخذکم
ان کتم لا تصحبونا معکم فماذا تصنعون
بذها بکم الـصید حسب مضمون
الیث الاتی

بیت

سحر آمدم بکویت بشکار رفته بودی
تو که سگ نبرده بودی بچه کار رفته بودی

سحر کو یکه کلددم آوه کنمش ایدک
سنکه برابر کلب کو تور ماش ایدک آوه نیه کنمش ایدک

حَضْرَتُنا دَاوُدُكُمْ سَحْرًا قَالُوا * مَضَى لِلصَّيْدِ فَاسْتَوْجِبْتَ عَنِّي
اِذَا كُنْتُمْ تُوجِبُونَ لِلصَّيْدِ * لِمَاذَا تَذْهَبُونَ بغيرِ كَلْبٍ

چ این بیت را بسیار مناسب مقام خواندید
شمارا هم میبرم
س من هم امشب سرگاری در اسباب
سواری بکنم
چ بیستم فردا چه کونه میشود
س خوابم گرفت دیگر من به او طاغ خسوم
میروم
چ در را پیش کنسید که کس نیاید

بوییتی پک مقامه مناسب او قودیکز
سزیده برابر کو تور یرم
بنده یو کیچه ات طاقملرینک تسویه سنه
دائرا یشلریمی کوره یرم
کوره لم یارین نصل اولور
بنی او بقو با صدی ارتق کنذی او طه مه
کیدہ یورم
قوی چکک که کمسه کلمسون

چیت انکم قد قلمت هذا الیث بمجله فانا
اصحبکم معی
انا بهک الیلله اعننی فیما یخص تسویه اهبه
الحصان
فلننظر غدا کنفی یصیر
لقد جانی النعاس فانا اذهب الی بلادہ
اغلق الباب حتی لا یجی احد

ف

صبح شد بیدار نمیشود
 من خیلی وقت است بیدار شدم
 تنها دلتان تنگ نشد
 کتاب میخواندم قاعده من چنین است
 هر شب دوسه ساعت بطلوع آفتاب
 منده بیدار میشوم کتاب میخوانم
 از کتاب خواندن سیر نمیشود
 استغفر الله آدم هیچ از کتاب خواندن
 سیر میشود مگر جاهلانیکه
 از مطالعه کتاب لذت نبرده باشد آنها
 اوقات خودشانرا
 بجفتن کتفن و بازی کردن وغیث
 کردن میکذارند
 خصوصاً اکثری از ایشان بدو چیز مبتلا

س
ج
س
ج
س
ج

ت

صبح اولدی او یانمز میسکز
 بن چوق و قندراو یانه لی
 تنها جانکز قلمدیمی
 کتاب او قوردم بنم قاعده م بویله در
 هر کیجه طلوع آفتابده ایکی اوچ ساعت
 قاله او یانور کتاب او قوردم
 کتاب او قومادن اوصانمز میسکز
 استغفر الله آدم هیچ کتاب او قومادن
 اوصانور می مکرشول جاهل لکره
 کتاب مطالعه سندن لذت المامش
 اوله لر انلر وقتلرینی
 لغویات سویلمک و اوبون اوینامق
 وغیث ایتمک ایله کچور لر
 حصصاً انلرک اکثریسی ایکی شیء مبتلا

ع

لقد صار الصباح أفما تفيقون
 لی زمان وانصاح
 لا تضجرون من الوحدة
 كنت اقری کتاباً وطریقته هی هكذا فی
 کل یوم قبل بزوغ الشمس بساعتین
 ثلاثة اقیق و اقرأ
 لا تضجرون من قراءة الكتب
 استغفر الله هل يضجر من قراءة الكتب لا
 الجاهلون الذين ليس لهم لذة بمطالعة
 الكتب اللذين يقطعون وقتهم بالهزؤ
 واللعب والتكلم بالنميمة وعلى
 الخصوص ان اکثرهم مبتلون بشیین
 اثنیهما مانعین لا کنساب الکمالات

ف

مستند که هر دو مانع اکتساب کمالات
بفرمایید آن دو چیز را ما هم بدانیم

این مشهور است یکی شرب العشیات
و آن دیگر نوم الغدیات

یعنی اول شبها را بعشرت و سحرها را
بخواب غفلت گذرانیدن

خوب فرمودید و راست گفتید حرف شما
بمن اثر کرد

بعد ازین این قاعده را من هم عادت
خواهم کرد

این هم شرط دار و چون ما هانا کوکرمستیسیم
موظف و هر یکی مان

از طرف دولت علیه ما مور بکاری شده ایم
اول لازم است که

س

ج

س

ج

ت

در لکه ای کیسیده مانع اکتساب
بیوریکز او ایکی شیئی بزده بله لم

بو مشهور در بری شرب العشیات و او
بری نوم الغدیات

یعنی اخشاملری عشرت ایلده و سحرلری
خواب غفلت ایلده کچورمک

کوزل بیوردیکز و طوغری سوبلدیکسز
سزک سوزیکز بکا تاثیر ایلدی

بوند نصکرة بسوقاعده یسی بنده عادت
ایده جگم

بونکده شرطنی وارد چونکه بزلر موظف
بنده لر زوهر بریمز

طرف دولت علیه دن بسررایشه ما مور
اولمشر در ابتدا لازمدرکه

ع

تفضلوا و افهمونا هذین الشیئین
هما مشهوران احدهما شرب العشیات
والاخر نوم الغدوات یعنی یقضون
المسابالعششزة والمزاج والصباح بنوم
الغفلة

حسنا افدتم وبالواقع نکلتم فکلامکم
قد اثر بی ومنذ الان وصاعداً ساتبع
هذه القاعدة

وهذا ايضا له شروط طحیث انا نحن
اصحاب وطفقة وکل مناله ما موریه من
طرف الدولة العلیة فالاولاینبغی ان
نطلع من حق نلک الوطفقة وبعده

ف

از عهده آن کار برایم بعد از آن اگر فرصت شود و دستم خالی شود آن وقت بخواندن و نوشتن مشغول بشویم اگر شما مأمور بکاری نیستید و وجه معاشتان هم پابرجاست دیگر بزوار صبح تا شام و از شام تا صبح

کتاب بخوان و هنر بیاموز و معرفت پیدا شما امشب کتاب را کجا پیدا کردید در اوطاع نبود نزد خودم یکت جنک بود بسان نگاه میکردم من آمدم شمارا در تار یکی یافتم چه طور کتاب میخواندید

س
ج
س

ت

او ایشک عهده سندن کلام اند نصکرة اگر فرصت اولورو الیمز بوش قالور ایشه اوزمان او قومغویاز مغه مشغول اوله لم اکر سز بر ایشه مأمور دکل ایشه کز و وجه معاشکزاویغون ایشه ارتق گیت صبا حدن اخشامه قدر و اخشامدن صباحه قدر

کتاب او قوهنر او کسرن و معرفت پیدا سز بویکجه کتابی نره ده پیدا ایتد کز اوده ده یوفیدی گندی یا ننده بر مجموعده و ارایدی اگا نظیر ایدردم بن کلدن سزی قرا نلقده بولدم نصیل کتاب او قویه یلوردیکز

ع

ان وجد فرصة و خلونا من الشغل حينئذ نعتنى بالكتابة والقراءة فان كنتم لستم متعلقين بشأوريقو معاشكم كافي اذهبوا اذا من الصباح لحد المساء من المساء الى الصباح اقرروا وتعلموا صنعاً وحصلوا معرفة

فی هذا الليل کیف وجدتم الكتاب لانه لم یکن ایضاً فی البیت کان مندی مجموعی و کنت انظر به حينما حضرت قد وجدتمکم فی الظلمة فكيف كنتم تقدر ان تقرروا

ف

پیش از تشریف آوردن شما خواستم
سر شمع را بکیرم
از قضا شمع را خاموش کردم دیگر بروشن
کردنش نپرداختم
بسیار زود برخواسته اید مگر خوابتان
نبرده بود
بجهت تبدیل مکان قدری بی خوابی
کشیدم

ج

س

ج

س

ج

س

ج

ان شاء الله نه جاییدید
جاییدن کجا عرق کردم
هوا خنک بود من سرما خورده ام
احتمال است روزه خوابیده اید

ت

سز تشریف آیت مزدن مقدم مومک
باشنی آلف استدم
از قضا مومی سوندردم اوتق یا قه ییم
دیدم
پک ارکن قالقمش سکر یوخسه
او یو یامد یکر می
تبدیل مکان جهتیل سه بر مقدار
او یقو و سزلق چکدم یعنی یریمی
یادیر غادم
ان شاء الله او شومد یکر
او شو مک نرده ترلدم بله
هواسرین اولدیغندن بن صوغوق المشم
احتمال اوستی اچق او یومش سکر در
یعنی اوستو کزه برشی اور تمامش سکر در

ع

قبل ما شرفتم اردت ان اقصر راس
الشمع فکانت تنطفی وما فتکت
بعد ان اشعلها
هل صحیتم باکرا ام مار قد تم
حيث قد غیرت المكان فتقلقت قليلاً
ان شاء الله ما تکنونون بردتم
کیف یکنون البرد مع انی عرفت
انا قد بردت نظر البرودة الهوا
لربها تکنونون نعمت بدون غطا و مکشفین

س	ف	ت	ع
س	نهار قالیان میخورد از برای شعابیارند	قهوه‌الشی پرایسه کز کتور سونلر	ان کتیم ترغبون فلیحضرو الشویقة
ج	خیر نمیخورم زحمت زیاد دادم مرخص	خیر یم سزی پکت تعجیز ایتدم ارتق	لا لقد اتعبت سرکم فان حسن لدیکم
س	میشوم و میروم	رخصت و یریکز کیده یم	اتوجه
س	مشرف فرمودید	مشرف بیوردیکز یعنی بر کجه سزی	لقد شرفتمونا * انستم و شرفتم *
ج	خدا حافظ شما	ممنون ایتدیکز	الله یحفظکم
ج	لطیف شما زیاد	اللهه امانت اولیکز یعنی اللهم	الله یزید لطفکم
		اصمار لدق	
		لطفک ز زیاده اولسون	

*(باب ثان) **

س	چند سال است کجا تشریف داشتید	قاچ ییلدر نره یی تشریف ایتمش ایدیکز	این کتیم منذ کم سنه
		یعنی نه ده ایدیکز	

ف

بنده دو سال ونیم است در ایران بودم
بنده نشیده بودم در کدام سال رفته
بودید بایران
چون بنده دو دفعه رفتم دفعه اول که هزار
و دویست و پنجاه و یک بود
رفتم و بر کشتن بنده پانزده ماه طول
کشید بعد در او آخر پنجاه و دو
از پنجا باز بایران عزیمت کردم امسال که
هزار و دویست و پنجاه و پنجست
در ماه ربیع الاول وارد استانبول شدم
این دفعه هم مدت سفر مان
بیست و هفت ماه است
از برای چه کار رفته بودید بایران
کاری نداشتیم همین از برای سیاحت

ج

س

ج

س

ج

ت

بنده کز ایکی بحقی ییلدر ایرانده ایدم
بنده کز ایشتمامش ایدم قنغی سنه کمش
ایدیکز ایرانده
چونکه بنده کز ایکی دفعه کتدم اولکی
دفعه یکک ایکیوز الی بر سنه سی ایدی
عزیمت و عودت بند کاندیم اون بش آی
ممتد اولدی صکره الی ایکی او اخر نده
بورادن ینده ایرانده عزیمت ایدوب بوسند
که یکک ایکیوز الی بشدر
ماه ربیع الاولده استانبول وارد اولدم بو
دفعه دخی مدت سفر مرز
یکرمی یندی ایدر
ایرانده مصاحبت ایچون کمش ایدیکز
برایشم یوغیدی همان سیاحت ایچون

ع

كنت في العجم منذ ستين ونصف
انا ما سمعت ايدة سنة ذهبت الى العجم
دايكم ذهبت مرتين الى العجم المرة
الاولى سنة الف و مائتين و واحد
و خمسين ذهابا و مكثا و ايا با خمسة عشر
شهر او بعده في او اخر سنة اثنتين
و خمسين ايضا توجهت من هنالك
العجم وفي سنة الف و مائتين و خمسة
و خمسين في شهر ربیع الاول كان رجوعي
الى اسلامبول وهذه المرة مدة سفرنا هي
سبعة و عشرون شهرا
لاي مصالحة كان ذهابكم الى بلاد العجم
لم يكن لي شغل ما بل توجهت لاجل

ف

رفتم

راستش نمیکوید شما از طرف دولت علیه
ما مور مستقل بودید رفتید

س

دیگر تفصیلش ضرور نیست آرزوی سیر
وسیاحت کردم رفتم

ج

سیاحت چه فائده دارد که شما اختیار
کردید و بغریبی راضی شدید

س

این چه حرفست جان من فو افسد
سیاحت بسیار است

ج

بگوید ما هم بدانیم
چشم شما را خالی بکنم اگر صداع نمی آرد

س

ج

بفرمایید خوش وقت و خوشحال میشوم

س

ت

کنم شدم

طوغرو سنی سولیمیر سکز سز طسرف
دولت علیه دن مستقلا ما مور اولوب
کندیکنز

اورتق تفصیل لازم دکل سیوروسیاحتسی
آرزوایدوب کندم

سیاحتک نه فائده سی وار که سز اختیار
ایدوب غریبلکه راضی اولدیکنز

برنه سوز در بنم جانم سیاحتک فائده سی
چوقدر

سولیکر زیده بله لم
باش اوستند سزی آگاه ایدیه بم اکر باش

اغریسی ویر مزده
بیوریکز منون و مسرور اولورم

ع

السیاحه فقط

انتم لاتکلمون الحقیقه لاندلا بد ما انکم
تکونون قد توجهتم بمأمریه مخصوصه
من طرف الدوله العلیه

النتیجه لایلزم تطویل کلام انا توجهت
بقصد السیاحه والتفرج

ای فائده ینتج من السیاحه حتی انکم
رضیتم ان تفتربوا

ما هذا الكلام یا عزیز ان السیاحه لها
فائده کثیره

تکلموا حتی نحن ایضاً نعلم
علی الراس والعین ان کان لایز عیج

مسا معکم فاشرح لکم
تفضلوا واصیر لکم ممنون

ج

ف

شما نمیدانید که عرفانیز تا سیاحت
نمیکنند کامل نمیشوند
انسان بسیر و سیاحت پخته میشود و بهمه
چیز آشنایی حاصل میکند
اکثر سیاحت عادت نشده بود احوال
جهان را بماها که خبر میداد
احوال ممالک دیار سیاحت دانسته
میشود شما نشنیدید که اهل اروپا
بسبب سیر و سیاحت چه قدر مملکتها
جستند و بدست آوردند مثل
امریکا که
یکی از چهار اقسام زمین است که بنام
آروپا و آسیا و آفریقا و امریکا معروف
است

ت

سز بلمز میسوز که عارف لودخی سیاحت
ایتمیمنجه کامل اولمز لر
انسان سیر و سیاحت ایلده پخته اولور
وهر شیئه اشنا لقص حاصل ایدر
اکر سیاحت عادت اولمیه ایدی احوال
جهانی بز لره کیم خبر و یور ایدی
احوال ممالک و دیار سیاحت ایلده
بلنور سز ایشتمدیکز می که اهل اروپا
سیر و سیاحت سبیلده نقد ر مملکتسلر
بولدیلر و اله کتوردیلر امریکا مثل لکوبه
زمینک درت اقسامندن بری در که
آروپا و آسیا و آفریقا و امریکا نامیلده
معروفدر

ع

آنها تعلمون ان العرفا بدون السياحة
لا يصيرون كاملين والانسان بالسفر
والسياحة يصير رزينا و عارفا لكل شئ فلو
لم يكن عادة للسياحة فمن كان يخبرنا
عن احوال الدنيا ومع السياحة تفهم
كيفية الممالك والاماكن اما سمعتم ان
اهل بلاد اوروبا بواسطة السفرو السياحة
كم قد وجدوا من الممالك وحصلوها
نظير بلاد امريكا التي هي احدى اربعة
اقسام المسكونة المعروفين تحت تسمية
آروبا و آسيا و آفریقا و امریقا

ف

ایران ازین اقسام چهارگانه در کدام
قسم است

در آسیاست و ایران نیز منقسم بدینچ
قسم است که اذربایجان و عراق
و فارس و خراسان و طبرستان میگویند
و در هر قسمش

چندین شهرهاست که هر یکی یک
ایالت شمرده میشود

ازین اقسام پنجگانه کدام بزرگتر است
عراق از همه واسع تر است

عراق عرب داخل باین قسم است یا نه

خیر عراق عرب جداست
و ایسن عراق عجم است که بهتر یسن

س

ج

س

ج

س

ج

ت

ایران بودرت اقسامدن قنغی قسمده
واقعدر

اسیاده در ایراندخی بش قسمه منقسمدر
که آذر بایجان و عراق

و فارس و خراسان و طبرستان دیرلر
و هر بر قسمده

نیجه شهرلر وارد رکده بری بر ایالت
اعتبار اولنور

بو بش اقسامدن قنغیسی زیاده بیوکدر
عراق جمله دن زیاده واسعدر

عراق عرب دخی بو قسمده داخلیدر
یونخسه دکلکیدر

خیر عراق عرب آیریدر
و بو عراق عجمدر که ممالک ایرانک

ع

بلاد العجم فی ای قسم هی من هذه
الاقسام الاربعة

هی فی بلاد قسم آسیا و العجم ایضا یقسم
للی خمسة اقسام و هم اذربایجان

و العراق و فارس و خراسان و طبرستان
و کل من هذه الاقسام الخمسة یحتوی

علی مدن عدیده و کل مدینه بمقام
مقاطعة

آئی اکبر من هذه الاقسام الخمسة
ان العراق هو الاوسع من الاخرین

عراق العرب هل هو داخل بهذا القسم ام
لا

کلا بل عراق العرب هو وحدة و عراق
العجم هو المحل الا حسن من ممالک

ف

ممالک ایران است و طهران که
 پایتخت ایران است
 این هم داخل عراق عجم است
 عراق عرب کدام است
 بغداد و مملکتها که متعلق بحکومت
 بغداد است سهده را عراق عرب
 میگویند که
 در زیر تصرف دولتی عثمانیه است
 عراق عجم چند شهر دارد و مشهور
 هاش کدام است
 عراق خیلی محالات و قصبات دارد
 لیک شهرهای مشهورش اینست که
 ذکر کرده میشود
 طهران * اصفهان * کاشان * قم * همدان

ت

اگر اعلام حیدر و طهران که پایتخت
 ایران در
 اودخی عراق عجمه داخل در
 عراق عرب قنغیسدر
 بغداد و بغداد حکومتند متعلق
 مملکت لک جملده سنه عراق عرب
 دیر لک
 دولتی عثمانیه نک زیر تصرفند در
 عراق عجم ک قباچ مملکتی وارد در
 و مشهور لری قنغیریدر
 عراق ک خیلی قضا و قصبه لری وارد در
 و مشهور شهر لری بونلر در که ذکر اول نور

ع

العجم و طهران التي هي تحت حكومة
 لا يروان داخله ايضاً بعراق العجم
 أي هو عراق العرب
 هو بغداد و كامل المالك المتعلقة بحكومة
 بغداد تسمى عراق العرب تحت
 تصرف الدولة العلية العثمانية
 كم مملكة يوجد لعراق العجم و ما حسن
 المشتريات
 العراق له قصبات و امصار و ضيع كثيرة
 والمدن المشهورة هي لا تسي ذكرها
 طهران اصفهان كاشان قم همدان

ف

* قزوین * زنجان * نهاوند * سنندج
 * کرمانشاهان * خرم آباد * دامغان
 اصفهان از همه شهرهای ایران بزرگتر
 است طهران آنقدر بزرگ نیست
 ولیک یعلت پایتخت شدنش خیلی
 جمعیت دارد و معمور است
 و باغاتش بسیار و میوه هاش فراوان گندم
 و جو و از آنجا ارزان است
 از احوال خراسان هم بگویند
 خراسان در قدیم ایام خیلی وسعت
 داشت و معمورترین ایران
 و جای نشست پادشاهان بوده بعدرو

ت

اصفهان ایران شهر لرینک جمله سندن
 زیاده بیوکدر طهران او قدر بیوک
 دکلدر
 و لکن پایتخت اولمق مناسبتیه
 جوق غلبه لغی وارد و معمور در
 و باغتری جوق و میوه لری وافر بغدادی
 و ار به و برنج اوراده و جوز در
 خراسانک احوال نیده سوبلییکز
 خراسانک قدیم ایامده جوق
 وسعتی و از ایدی و ایرانک زیاده
 معمور محلی ایدی
 و پادشاهلرک محل اقامت لری یعنی

ع

قزوین زنجان نهاوند سنندج
 کرمانشاهان خرم آباد دامغان
 اصفهان هی المدينه الاکبر من کامل مدن
 العجم وان لم تکن طهران بهذا
 المقدار کبيرة الا انها بکونها تخت
 الحکومة فهی معمورة و شعبها وافر
 و کرومها غزيرة و فواکها کثيرة و القمح
 و الشعير و الارز هم رخصون هنالك
 نکلم ايضاً عن احوال خراسان
 خراسان فی القديم کانت واسعة جداً
 و هی المحل لا کثراً رأی العجم و مکان
 اقامة الملوک و لکن بعده خربست
 و اکثرها ذهب لتحت ايدى الاخرين

ف

رو بخرابی آورده
و اکثر ولایاتش بدست دیکران رفته
آن شهرها که در دست ایران مانده
است این است
مشهد مقدس * ترشیز * خوشان * سبزوار
* قاین طبرستان * نیشابور * تربت جام
چرا مشهد مقدس میگویند
چون حضرت امام علی ابن موسی که
امام ثامن است
در آنجا شهادت یافته است و قبر
مبارکش هم آنجاست بجهت این
مشهد میگویند
والاصل پای تخت خراسان شهر طوس
بود که چهار فرسخ است از مشهد تا آنجا

س
ج

ت

طو توب
پای تخت لری ایدی صکره خرابه یوز
ملک لری نک اکثریسی ید اخره کچدی
ایران لونک الندة قالان ملک لری
بونلردر

نیچون مشهد مقدس دیرلر

چونکه حضرت امام علی بن موسی که
امام ثامن در
اوراده شهید اول شد و قبر شریفی دخی
اوراده در بوسبیه مبنی مشهد دیرلر
والاصل پای تخت خراسان شهر طوس در
که مشهددن اورا یسه درت ساعت در

ع

فالاماکن الباقیه بایدی اهاالی العجم
هذه هی * مشهد مقدس * ترشیز *
خوشان * سبزوار * قاین * طبرستان *
نیشابور * تربت جام

لماذا یسمون هذا المكان مشهد مقدس

لان حضرة الامام علی بن الامام موسی
الذی هو الامام الثامن استشهد هنا ک
وقبره الشریف ایضا هنا ک فلاجل
هذا یسمون هذا المكان مشهد واصل
تخت حکومت خراسان هی مدینة
طوس التي هی من المشهد باربع
ساعات وقد کانت ایضا عمرا نة واما

وآبادی

ف

وآبادی در آنجا بود حالا خراب
و معوریت در مشهد مقدس است

چرا کرمان را داخل حساب نکردی
ولایت کرمان در قدیم الایام بعض
اوقات جزو مملکت فارس
و برخی اوقات جزو خراسان و گاهی
بضمیمات سیستان و کیچ و مکران

خود کرمان را مملکت مستقله شمرده اند
حالا خود کرمان و قصبه مشهوره بم که

یکی از مستحکمات قلاع ایران است
و قصبه شهر بابک که معروف است

ت

و معوریت دخی او را ده ایدی شهدی
خراب اولوب معوریت مشهد
مقدسه در

نیچون کرمانی حساب داخل ایتمدک
کرمان ولایاتی ایام قدیمه بعض
و قتل مملکت فارسدن

و بعض کرة خراسان عدا و لنوب و بعضا
دخی سیستان و کیچ و مکران
سجاقلری الحاقیله

نفس کرمانی مستقل مملکت اعتبار
ایتمشلد در الحاله هذه کرمان و بم
دینیلان قصبه مشهوره که

مستحکمات قلاع ایرانیتد دن بریدر
و شهر بابک دید کلری قصبه که معروفدر

ع

الان فقد خربت و المعبوریه هی
بالمشهد المقدس

لماذا ما دخلت کرمان بالحساب
اما کن کرمان فی الایام القدیمه هینا تعد
من مملکة فارس و وقتا تحسب
خراسان و طورا بالتحاق اعلام (بنود)
سیستان و کیچ و مکران یعتبرون بها
بالاختصاص نفس کرمان و الحاله هذه
کرمان و بم المزرعة المشهوره هی احدی
مستحکمات قلاع العجم و الضیعة المسماة
شهر بابک المعروفة تابعون کرمان

س
ج

ف

تابع کرمانند دیگر جای معمور ندارد
دهات است و از طرف ایران
حاکم مستقلی دارد و جزو آن تقسیم
پنجگانه که گفته بودم نیست
از آن اقسام که فرمودید یکی هم فارس
بود از احوالات آن هم بگویند
فارس از جمله ممالک عظیمه ایران است
و لسان فارسی هم منسوب بانجاست
و بنزاکت و لطافت و خوشی آب و هوا
بهترین ملک عجم است
و پای تخت شاهان و آثار تخت جمشید
که
پنج هزار سال و چیزی بالا گذشته است

س

ج

ت

کرمانه تابع دلسر بشقه معمور محلی
یو قدر کویلکدرو ایران طرفندن
مستقل حاکمی وارد و اوسو یلدیکم بش
تقسیمه داخل دکلدر
او یوردیغکز اقسامدن بری دخی فارس
ایدی انک حاللرندخی سولیکز
فارس جمله ممالک عظیمه ایران دندر
و لسان فارسی دخی او رایه منسوبدر
و آب و هوا سنک ایولکی و نزا کت
و لطافت جهتیه ملک عجمک اک
ایو محکیدر
و پادشاهان کیانک تختیدر و تخت
جمشیدک آثاریکه
بشسیک ییلدن زیاده کچشد رحالا

ع

ولا یوجد محل آخر عمران الا خراب
ومن طرف العجم یوجد حاکم
خصوصی و هذا لا یدخل الخمسة اقسام
التي ذکرتها
لاقسام التي تفضلتم عنها احدها بلاد
فارس فحال هذه ایضا شرحوه لنا
بلاد فارس هی من احسن کامل ممالک
العجم و اللسان الفارسی هو منسوب لها
و لجودة الماء و الهواء و بحسب الرقة
و اللطافة هی احسن محلی فی بلاد العجم
و تخت حکومت الملوک و تخت جمشید
الذي مضي اثاره منذ خمسة آلاف
سنة و بنی و لان هنا کظاهر لانا

ف

اکنون هویدا و نمایان
و یک طرفش متصل بدریای عمانست
که فارسان او را
عمان و خلیج فارس میگویند و بحر کی هم
بصره کورفزی میگویند
شهرهای مشهورش اینهاست
شیراز * بهبهان * لار * کازرون * داراب *
* بندر بوشهر
کازرون سابق برین معمور و ارشهرهای
مشهور بوده است
حال اروپا نهدام گذاشته است
از قدیم پای تخت فارس اصطخر
بوده است و اکنون نزدیک بهشت
صد سال است که

ت

شمدی او را ده ظاهر و نمایاندر
و بر طرفی دریای عمانه متصل در که اهل
فارس اكا
عمان و خلیج فارس دیر لرو ترکیده دخی
بصره کورفزی دیر لر
مشهور شهر لری بونلردر
کازرون بونندن مقدم معمور و مشهور
شهر لردن اولوب
شهدیکی حالده انهدامه یوز طوتمشدر
من القدیم فارسک پایتختی اصطخر
ایمش و شمدی سکز یوز سنه یه
قریدر که

ع

للیمان ومن طرف واحد متصل ال
بحر عمان الذي اهل الفرس يسمونه
عمان و خلیج فارس وفي التركي
يسمونه بصره کورفزی اعنى خليج
البصرة والمدن المشتهرة هي شیراز
بهبهان لار کازرون داراب
بندر بوشهر فکازرون قبل الان كانت
من المدن المعمورة والمشهورة والان فهي
خراب ومن القديم تحت بلاد فارس
كانت مدينة اصطخر والان يوجد
قريب من ثمانماية سند شیراز هي

ف

شیراز مدینه عظیمه فارس است و حکم
فرمایان فارس انجامی نشینند
وازانجاتا اصطخر شانزده فرسخ است
ودرا اصطخر بجز آثار تخت جمشید

چیزی برقرار نیست

طبرستان در کدام طرف واقع است .
طبرستان که مازندران و کیلان زمین هم
میگویند

بیشتر مملکتهاش در کنار دریای حزر
است و شهرهای مشهورش این است
رشت * آمل * ساری * بارفروش *
اشرف * نور * لاریجان * استرآباد

مملکت آذربایجان چه قدر شهرها دارد

س
ج

س

ت

فارسک مدینه عظیمه سی شیراز درو فارسه
حکومت ایدنلر اوراده او طور لر
واورادن اصطخره قدر اون النی ساعتدر
واصطخره تخت جمشید دن بشقه

برشی باقی دکدر

طبرستان (قنغی طرفده) نه طرفده واقعدر
طبرستان که مازندران و کیلان زمیسن
دخی دیرلر

اکثر مملکتی دریای حزر کنارنده در
و مشهور مملکتی بودر

آذربایجان مملکتک نقدر شهر لری
واردر

ع

مدینه فارس العظیمه و حکام الفرس
هناک یجاسون و من هناک
لاصطخرست عشرة ساعة وفي اصطخر
لیس باقی شنی غیر تخت جمشید

طبرستان فی ای طرف هی

طبرستان النی یسونهایضا مازندران
و کیلان زمین اکثر مملکاتهای اطراف
بحر حزر و الممالک المشهوره هی

رشت آمل ساری بارفروش اشرف
نور لاریجان استرآباد

کم مدینه یو جدمملکه آذربایجان

ف

آذر بایجان پیش ازین خیلی مملکت
داشت

حالا اکثر بلادش داخل حکومت دولت
روسیه شد

شهرهای مشهورش که بالفعل در تصرف
ایران است این است

تبریز * اردبیل * مرند * مراغه * سلماس
* خوی * ارومی

احوال این مملکتها را کاتب چلبسی
در جهان نامه بتفصیل نوشته است

از استانبول بایران چند راه است
دوره است یکی را بغداد دیکری راه

ارضروم

ج

س

ج

ت

آذر بایجانک مقدما چوق مملکتلری
و ارایدی

شعری اکثر بلده لوری روسیه دولتی
حکومته کچدی

بالفعل زیر تصرف ایرانده بولنان مشهور
شهرلری بونلردر

بومملکتلرک احوالنسی کاتب چلبسی
جهان نامه تفصیل ایله یازمشدر

استانبولدن ایرانه قاچ یول واردر
ایکی یول واردر بری بغداد یول و بری

ارضروم یول

ع

مقدما کان یوجد مهالک کیمیره
لاذر بایجان والان اکثر بلاد آنها

دخلت بحکومة دولة المسکوب والمدن
المشهورة الموجودة تحت تصرف

العجم هی تبریز اردبیل مرند مراغه
سلماس خوی ارومی واحوال هذه

البلدان هی مشروحة بالتفصیل فی
الکتاب المسحی جهان نامه کاتنسب

چلبی

کم طریق یوجد من استانبول الی العجم
یوجد طریقان الواحد طریق بغداد

والاخر طریق ارزروم

ف

ازین دوراه کدام نزدیکتر است و آسان

راه از ضروم نزدیکتر است و بجهت واپور
رفتنش هم سهولت دارد



یا واپور تا کجا میروند

تا طربزون

از طربزون تا از ضروم و از ضروم تا حدود

ایران چه قدر راه است

از طربزون بار ضروم دوراه هست اگر

صیف و هوا خوش باشد

از سرکوه میروند چهل و شش فرسخ است

اگر زمستان باشد از پایین میروند پنجاه

و شش فرسخ است

ت

بویاکی بولدن قنغسی زیاده یقین

و آساندر

از ضروم یولی یقیندرو واپور مناسبه

کتمسند دخی سهولت وارد

واپور ایله نره یه قدر کیدر لر

طربزون قدر

طربزوندن از ضرومه و از ضرومدن حدود

ایران قدر بولدر

طربزوندن از ضرومه ایکی یول وارد و اگر

یا زو هوا یا ولورسه

طاغ اوزرندن کیدر قرق آلتی ساعتدر

اگر قیش اولورسه اشاغیدن کیدر لر اللی

اللی ساعتدر

ع

ای من هذین الطریقین هوا اقرب

ولا ریح

ان طریق از ضروم هوا اقرب و بسبب

وجود المركب الناری (او البخاری)

توجد ایضا سهوله بالذهاب

لای حدیذهبون صحبه المركب الناری

لحد طربزون

ماهی کمیة الطریق من طربزون

لا ضروم و من از ضروم لحد العجم

من طربزون لا ضروم یوجد طریقان فان

کان بوقت الصیف و کان الهوا

مناسبا یذهبن علی الجبل و المسافة

هی ست و اربعون ساعة و ان کان

بالشتا یذهبن فی السهل و هو ست

ف

و از برای راهرو مردو زحمت و عوض
هشتاد فرسخ راه است
و از ارضروم هم تا سرحد ایران پنجاه
فرسخ است
اگر از استانبول بارضروم از خشکی
بروند چه طور است
آن وقت راه زیاد میشود و رفتنش مشکل
بجهت اینکه
از استانبول تا ارضروم دو یست و شصت
و شش فرسخ است
از اول سرحد ایران تا طهران که پایتخت
ایران است چند فرسخ است
شما دیگر گوش کنید این را بتفصیل عرض
بکنم زیرا که خودم دیده ام

س

ج

س

ج

ت

و یولجی به کوره ایکسیده زحمتلی
و سکان ساعت یوله بدلدن
ارضروم دن دخی سرحد ایران قدر الی
ساعتدر
اگر استانبولدن ارضروم قرا دن کیدر لر
ایسه فصل اولور
اوزمان یول زیاده اولور کتسی مشکل
اولور بوسیبه مبنی که
استانبولدن ارضروم قدر ایکوز التمش
التی ساعتدر
ابتدای سرحد ایران دن طهران قدر که
ایرانک پای تختیدر قاج ساعتدر
آرتق سزد کلیکزیونسی تفصیلاً فاده
ایده یم زیرا که کندم کور مشدم

و خمسون ساعة و نظراً للمسافر فكلاهما
شاقان و كناية عن ثمانين ساعة و من
ارزروم ايضا الحد اطراف العجم
خمسون ساعة
وان كان يسافرون برأمن استانبول الى
ارزروم فكيف يصير
حينئذ الطريق يصير اطول والذهاب
صعب حيث ان من استانبول الى
ارزروم مائتان وست وستون ساعة
من اول حدود العجم لحد طهران التي
هي تخت الحكومة مسافة كم ساعة
فاصغوا اذا لكي أعرفكم من ذلك
بالتفصيل لاني بذاتي قد اخترت

ف

بایزید که قلعه بیست در نهایت حدود
دولت علیه و ملحق بایالت ارضروم
است از انجانات خوی کسه
شهریست مشهور در آذر بایجان
بیست و دو فرسخ راهست از خوی هم
تا تبریز بیست فرسخ است
از تبریز تا زنجان چهل و یک و از انجا هم
تا قزوین بیست و پنج فرسخ است
و از قزوین هم بطهران بیست و دو فرسخ
است
این همه را که جمع میکنی از بایزید
تا بطهران صد و سی فرسخ راه میشود
و فرسخهای ایران از حسابیکه ما بساعت

ت

بایزید که نهایت حدود دولت علیه ده
بر قلعه در و ارضروم ایالتنه ما محقدر
اورادن خویه قدر که آذر بایجانده بر
مشهور شهر در
یکرمی ایکی ساعت در خوی دند خسی
تبریزه قدر یکرمی ساعت در
تبریز دخی زنجانده قدر قرق بر
و اورادن دخی قزوینه قدر یکرمی
بش ساعت در
و قزویندنده طهرانده قدر یکرمی ایکی
ساعت در
بوجهله یسی جمع آید نجه بابایزدن
طهرانده قدر یوز و توز ساعت یول اولور
و ایران فرسخلری بزم ساعت ایله

ع

قلعه بایزید التي هي في نهاية حدود
الدولة العلية و ملتحقة بمقاطعة ارضروم
فمن هناك لمحده خوي المدينة المشهورة
في آذر بایجان اثنان وعشرون ساعة
ومن خوي الى تبريز عشرون ساعة ومن
تبريز ايضا الى زنجان واحد وربعون
ساعة ومن هناك ايضا لمحده قزوین
خمسة وعشرون ساعة ومن قزوین لمحده
العجم اثنان وعشرون ساعة فجميع هذا
من بایزید لمحده طهران مائة وثلاثون
ساعة طريق وخطوات العجم هم بازود
من ساعات حسابنا فبنا آعلی هذا
السبب

ف

میکنیم قدری زیاد میشود
 بعلت این چهار فرسخ راه را پنج ساعت
 حساب کردن ضرورست
 و باین حساب از بایزید تا طهران صد
 و شصت و دو ساعت راه میشود
 و از طهران هم تا اصفهان شصت و دو
 فرسخ است
 و قم و کاشان که دوشهر است مشهور
 در ایران
 در مابین طهران و اصفهان واقع است
 و این ساعتها که عرض کردم
 نسبت به کاروان و چاروازه دار است که
 آنها آهسته و بسکینی راه میروند
 یعنی در یکسروزی شتر از هفت و هشت

ت

ایتدیکم حسابدن بر مقدار زیاده اولور
 بوسیله بنادرت ساعت یولی بش ساعت
 حساب ایتمک لازمدر
 و بوحسابده بایزیددن طهران قدریوز
 التمش ایکی ساعت یول اولور
 و طهران دندخی اصفهان قدر التمش
 ایکی ساعتدر
 و قم و کاشان که ایکی مشهور شهر لر در
 ایرانده
 طهران ایله اصفهانک مابیننده
 واقعدر لر و بوافاده ایلدیکم ساعتدر
 کاروان و قاطر جیلره مخصوصدرا نلر
 اهسته و آغریوله کیدر لر
 یعنی بر کونده یدی سکز ساعتدن

ع

طریق الاربع ساعات يلزم حسابده
 خمسده و علی هذا الحساب من بایزید
 الی طهران مائة و اثنان و ستون ساعة
 مسافة و من طهران ایضا الحد اصفهان
 اثنان و ستون ساعة و المدينتان
 المشهورتان فی العجم قسم و کاشان
 هما بین طهران و اصفهان و الساعات
 التي قد شرحتها هی مخصوصة فی
 القوافل و المکارية الذین یذهبون فی
 الاماکن الثقيلة و الصعبة یعنی بالنهار
 لا یمشون اکثر من سبع ثمانی ساعات

ف

فرسخ نمیروند
والا اگر کسی مثل چاپاری راه برود
ووجودش هم محتمل باشد
وبه یابوهای چاپازخانه هم رحم نداشته
باشد در آن صورت
روزی بیست و سی فرسخ راه را قطع
کردن ممکن میشود
از جانب بغداد بایران چه قدر راه میشود

بنده چون از آن راه نرفتم استحضاری
ندارم ولیک آنچه تحقیق کرده ام
بگویم
که چه مردم از استانبول تا بغداد
پانصد ساعت میگویند

س

ج

ت

زیاده کیتمز لر
والا اگر بر کمسنه تا تارکبی یوله کیده
ووجود ینک دخی تحملی اوله
ومنزلخانه بارکی لر ینده دخی مرحمت
ایتمیه اوصورتده
کونده یکر می اوتوز ساعت یول قطع
ایتمک ممکن اولور
بغداد جانبدن ایرانه نقدر یول اولور

بنده کز او یولدن کمدیکمدن معلوماتم
یوقدر و لکن تحقیق ایتدیکمسی
سو یلیم
که چه خلق استانبولدن بغداده بشیوز
ساعت دیر لر

ع

وامان کان یمشی احد فی الطریق
نظیر البرید (التاتار) وجسه یمکنه
التحمل ولا یشفق علی الدواب
ولا یرحمها فیهذه الصورة بالنهار یمکن
یقطع مسافة عشرین ثلاثین ساعة من
الطریق

کم هی مسافة الطریق الی العجم من
ناحية بغداد

حیث عدم ذهابی فی ذلک الطریق فلا
اعلم و لکن نظر الما تحقیقه فاقول وان
کان الناس یزعمون ان من استانبول
الی بغداد خمسمائة ساعة واما نظر الما
استقصیته انا فهور بعماية وخمسون

ولیکن

ف

ولیکن آنچه بنده تحقیق کرده ام
چهارصد و پنجاه ساعت میشود
از بغداد تا حدود ایران چند فرسخ است
این را درست نمیدانم اینقدر معلوم شد
که از بغداد تا کرمانشاهان که
شهر بیست مشهور در عراق عجم اکسر
با قافله روند و از ده منزل است
از آنجا تا طهران پانزده منزل قافله
است که
همه از بغداد تا طهران بیست و پنج
منزل میشود

س
ج

ت

لکن بنده کز ک تحقیق کرده در تیز
اللی ساعت اولور
بغداد در حدود ایرانیه قاجا ساعدر
بو بولی پک بلم بوقدر معلوم اولدی که سی
بغداد در کرمانشاهان قدر که
عراق عجمه بر مشهور شهر در اگر قافله
ایله کیدر لر ایه اون ایکی منزلدر
اوراد ندخی طهران اون بش قافله
منزلیدر که
جمله سی بغداد در طهران یکر می بش
منزل اولور

ع

ساعة

من بغداد الى حدود العجم كم ساعة
هذا الطريق لا اعلمه جيداً بل الذي
اعرفه هو انه من بغداد الى كرمانشهان
المدينة المشهورة في عراق العجم اذا
كان السفر مع قافلة هو اثنا عشرة مرحلة
ومن هناك ايضا الى طهران خمس
عشرة مرحلة اذ يكونون جملة من بغداد
الى طهران سبعة وعشرون مرحلة

*** (بَابُ ثَالِثٌ) ***

ف

در ایران بکدام زبان حرف میزنند
در آذربایجان بیشتر ترکی و کمتر فارسی
و در سایر ممالک ایران بالعکس

س

ج

یعنی بیشتر فارسی و کمتر ترکی
حالاً از حرف شما چنان مفهوم شد که

س

مثل آذربایجان در همه ایران ترکی دان
هست

ت

ایرانده قنغی لسان ایله تکلم ایدر لر
آذربایجانده اکثر ترکی و اقل فارسی
و سایر ممالک ایرانده بالعکس

یعنی اکثر فارسی و اقل ترکی

شمدی سزک کلامزدن او یلسله
اکلاشدیکه

آذربایجان مثل بوتون ایرانده ترکی
بیلنلر وارد

ع

بای لسان یتکلمون فی العجم
فی آذربایجان اکثرهم یتکلمون تسرکیاً
واقلم فارسیا و فی سایر ممالک العجم
بالخلاف

یعنی اکثرهم یتکلمون فارسیا و اقلهم ترکیا
فاذا لان من کلامکم فهم

ان فی کامل بلاد العجم کما فی آذربایجان
یوجد من یتکلم بالترکی

ف
بسی در همه بعض آدمها توان یافت
از عشایر و ایلات که بیشتر آنها
ترکی مکالمه میکنند و بعض شهرها هم
هست که نزدیک آذربایجانست
انجاها هم ترکی حرف میزنند
و الاصل زبان عراق و فارس و خراسان
فارسیست ترکی نمیدانند
در ایران چند گونه خط متداولست

آنجا هر نوع دست و لیک نوشته جات
را بدو خط مینویسند
آن دو نوع خط که گفتید کدامست
یکی نستعلیق است و دیگری شکسته
از نستعلیق مراد ثنائی کدام نوع خط است

ت
اوت هر برده عشایر و ایلاتند بعض آدمی
بولنه بیلور که انلرا کثری
ترکی مکالمه ایدرلو بعض شهر لر دخی
وارد که آذربایجان قریب در
اورالرده دخی ترکی تکلم ایدرلو
والاصل عراق و فارس و خراسان
لسانی فارسی در ترکی بلمزلو
ایرانده قاج درلو یا زومتدا ولدو

اوراده هر درلو یا زو وارد لکن مکتوبلری
ایکی یا زوایل یا زارلر
اودیدیک کز ایکی نوع خط قنغیسیدر
بری نستعلیق در او بری شکسته
نستعلیق در مراد یکز قنغی نوع یا زو در

ع
نعم فی کل محل یوجد أناس من العشایر
والقبایل الذین اکثرهم
یتکلمون باللسان التركی و یوجد ایضاً
بعض مدن قریباً من آذربایجان
هناک کذلک یتکلمون بالترکی
والاصل لسان العراق و فارس و خراسان
هو فارسی و لا یعرفون ترکیاً
کم نوع من الکتابه یوجد متداولاً فی بلاد
العجم

هناک یوجد کل نوع من الکتابه و لکن
تحریر المراسلات هو بخطین
ماهما هذان الخطان اللذان قلتم عنهما
الواحد یسمی نستعلیق والاخر شکسته
ای نوع کتابة مراد کم من نستعلیق

ف

خط تعلیق است که در ایران نستعلیق
میکویند
مظنه از نسخ تعلیق مخفی شده باشد
اگرچه تعلیق هم خطی است مستقل
که

بخط دیوانی ماشیه است خط شکسته
اینجا متداول نیست
چرا نوشته را که کلمه فارسیه است موافق
قاعده عربیه جمع کرده
نوشته جات گفتید

عیب ندارد مثل این جمعها در لسان
فارسی بسیار است
مثل فرمایشات و دهات و باغات

ت

خط تعلیق در که ایرانده نستعلیق دیر لر
ظنمه نسخ تعلیق دن مخفی اولمش اولسه
اگرچه تعلیق دخی بر مستقل خط در که

بزم دیوانی یا زومزه مشاهد در شکسته یا زو
بوراده متداولد کلد ر
نیچون نوشته ییکه کلمه فارسیه در قاعده
عربیه ید موافق اولد رق جمع ایدوب
نوشته جات دید یکر

باش یوقدر بو مثل لوجمه لر لسان فارسیه
چوقدر
فرمایشات و دهات و باغات مثللو

ع

مخطط التعلیق الذی یسمونه فی العجم
نستعلیق
واظن اند یكون مخفی من نسخ التعلیق
وان كان التعلیق ایضاً مخطط
مخصوص

فی شبیهه عندنا الخط الديوانی والخط
الشکسته لیس هومتداولانها
لماذا قلت نوشته التي هي كلمة فارسیه
نوشته جات فجمعها جمعاً مؤنثاً سالماً
نظراً الى الالف والتاء المزیدتان فی
الجمع العربی

لابأس من ذلك لانه يوجد كثير مثل
هذه الجموع فی اللسان الفارسی
نظیر فرمایشات و دهات و باغات

س

ج

ف
نوشته را بجه محل استعمال میکنند

این را باید بتفصیل عرض بکنم
کاغذیکه از طرف پادشاه نوشته شده
باشد آنرا فرمان میگویند
اگر از طرف شهزادگان باشد رقم
میگویند
اگر از طرف حکام و امرا باشد تعلیق
میگویند
اگر از اجاب باشد با حجاب مرسله
و نوشته میگویند
اگر از کوچگان باشد به بزرگان ذریعه
و عریضه میگویند
ولیک ذریعه بالاتر از عریضه است

ت
نوشته بی نمحله استعمال ایدرلر

بونی کر کردر تفصیل ایله عرض ایدهیم ؟
بر کاغذ که پادشاه طرفدن یا زلمش اوله
اکا فرمان دیرلر
اگر شهزاده لر طرفدن اولور ایدر رقم
دیرلر
اگر حکام و امرا طرفدن اولور ایدر تعلیق
دیرلر
اگر اجاب بدن اجابه اولور ایدر مرسله
و نوشته دیرلر
اگر کوچکلر دن یوکلره اولور ایدر ذریعه
و عریضه دیرلر
ولکن ذریعه عریضه دن یوقاریدر

ع
فی ای محلّیستعملون الکتابه المسماة
نوشته

يجب ان اشرح لكم عن ذلك بالتفصيل
الكتابة التي تصدر من السلطان تسمى
بطاقة (فرماناً)
وان كانت من طرف اولاد الملوك
يدعونها مرسوماً
وان كانت من قبل الحكّام والامراء
فيدعونها امراً
وان كانت فيما بين احباب من احد هم
للاخريستونها نعيقة والوكة
وان كانت من الاصغر الى الاكبر
فيلقبونها بذر يعده عريضة
ولكن الذريعة فهي اعلام العريضة

ف

در ایران بشعر خواندن و گفتن میل دارند
 توجه می‌کوبی شعر در ایران از همه جای بیشتر
 رغبت دارد
 و شعرا هم آنجا بسیار است
 و در همه قسم از اقسام نظم تسلط دارند
 خصوصاً در غزل و قصیده مثل ندارند
 ولیکن در تاریخ گفتن بپای شعرای
 استانبول نمی‌رسند
 از شعرای متقدمین کدامها را می‌پسندند
 در ایران غزلیت شیخ سعدی و خواجہ
 حافظ را می‌خوانند و می‌پسندند

س

ج

س

ج

ت

ایرانده شعرا و قومغه و سویلکه میل
 ایدر لر می
 سن نه سویلور سن شعر کت ایرانده هر
 یردن زیاده رغبتی واردر
 و شعرا دخی او زاده چو قدر
 و اقسام نظم دهن هر بر قسمده کمال ملکه
 و مهارت لری واردر
 خصوصاً غزل و قصیده ده مثل لری یو قدر
 ولیکن تنار ینخ سویلکده شعرای
 استانبول کت کعبه و اصل اوله مز لر
 شعرای متقدمیندن قنغیلر ینی بکنور لر
 ایرانده اکثر غزلیات شیخ سعدی
 و خواجہ حافظی او قور لر و بکنور لر

ع

هل فی بلاد العجم لهم میل لقراءة الشعر
 والتکلم به
 ماذا تقول ان رغبة الشعر فی بلاد العجم
 هی اکثر من کل محل
 والشعراء ایضاً هنالك کثیرون
 و فی کل قسم من اقسام النظم یوجد لهم
 اقتدار کامل ومهارة وافرّة
 وخصوصاً لیس لهم مثیل فی الغزلیات
 والقصاید
 ولا راجیز بالروایة عن التوار یخ فلا یصلون
 الی سفاسف شعراء الاستانه
 ای من الشعراء المتقدمین یحظهم ویسره
 فی العجم یقراون و ینحطون من غزلیات
 شیخ سعدی و خواجہ حافظ

اشعار

ف

اشعار شعرای پیشین را نمی خوانند
چرا قصائد حکیم رودکی و ازرقی و فرخی
و عمیق بخاری
و انوری و خاقانی را هم بسیار دوست
دارند

و فردوسی را استاد سخن میدانند
و شهنامه را هم بسیار میخوانند
عرفی و صائب و شوکت و بیدل را چه
گونه میدانند

عرفی را آنقدر نمی پسندند صائب را هیچ
شوکت و بیدل را نمیدانند

شوکت و بیدل را چرا نمیدانند اینها که
در استان بول خلی شهرت دارند

ت

شعراى متقدمینك اشعارینى او قومز لر
نیچون او قومز لر حکیم رودکی و ازرقی
و فرخی و عمیق بخاری
و انوری و خاقانینک قصیده لر ینى
دخی چوق سور لر

و فردوسی ینى استاد سخن بیلور لر
و شهنامه ینى دخی چوق او قومز لر
عرفی و صائب و شوکت و بیدل فصل
بیلور لر

عرفی ینى او قدر بکنمز لر و صائبى هیچ
بکنمز لر شوکت و بیدل بلمز لر

شوکت و بیدل نیچون بلمز لر بونلر ک
ایسه استان بولده پک چوق شهرت
واردر

ع

أفلا یقراون بشعر الشعرأ المتقدمین
لماذا لا یقراون و الحال انهم یمیلون جداً
لقصاید حکیم رودکی و ازرقی و فرخی
و عمیق بخاری و انوری و خاقانی

و بطالعون کثیراً الى شهنامه و یوصفون
الفردوسی بمعلم الکلام
کیف یعرفون عرفی و صائب و شوکت
و بیدل

لا ینحظون نهذا المتقدار من عرفی ولا
ینشرون اصلاً من صائب و شوکت
و بیدل لا یعرفونهما

لماذا لا یعرفون شوکت و بیدل مع ان
هذین لهما شهرة کلّیة فی الامتانة

ف

اینها ایرانی نیستند شوکت فراهمی
بوده

وفراة قصبه ایست میاندهرات و قندهار
و اصل بیدل از بخارا است گرچه خودش
در هندوستان ساکن بوده است
دیوانهاشان باستانبول از انجاها آمده
است

صائبکه خیلی خوب و مزغوب شاعرست
چرا نمی پسندند

دیوانش را درست نخوانده اند و بدهی
اشعارش را دیده اند

و بیشتر اشعارش عبارت از ارسال مثلست
و این هم پیش آنها پایسته بلندی ندارد
بعلت این نمی پسندند

ج

س

ج

ت

بونلر ایرانی دکلر در شوکت فراهلی
ایمش

وفراة هرات و قندهار بیننده بر قصبه در
و بیدلک اصلی بخارا دندر اگرچه
کندوسی هندوستانده ساکن اولمشدر
دیوانلری استانبوله اورالردن کلیمشدر

صائب که پکت چوق کوزل و مرغوب
شاعر در نیچون بکنمز لر

دیوانسنی لایقلسه او قوما مثلر در
و اشعار ینک فنالرینی کور مثلر در
و اکثر اشعاری ارسال مثلدن عبارت در
و بونکده انلرک عندنده پکت چوق
قدر و اعتباری یو قدر بوسبیه مبنسی
بکنمز لر

ع

لانهم اغیر عجمیین فشوکت کان من
الفراة

التي هي ضيقة بين الهرات وقندهار
و اصل بیدل کان من بخارا وان یکن
قد سکن فی بلاد الهند

فدیوانها محصر امن هناک للمحروسه

لماذا لا يعجبهم دیوان صائب الذی
هو شاعر بلیغ و مرغوب جداً

لانهم ما قرؤا دیوانه کالواجب و قد
شاهدوا الفک من اشعاره

و اکثر اشعاره هی کنایة عن ارسال مثل
فلذلک لیس له عندهم قدر و افرو لا اعتبار
ایضاً و لهذا لا ینشرحون منه

ف

و بطوری تشبیهش میکنند که اگر بکثرترین
شاعری از شعرای ایران بگویند که تو
مثل صائب شعر می نویسی بدش می آید
و کچه خلت میشود
اعتقاد شما چه گونه است
اعتقاد بنده اینست که صائب شعر است
صاحب زمین تازه
و در غزل پردازی و سخن گستری مرتبه
اش بلند است
و کلیات دیوانش از پنجاه هزار بیست
بیشتر است
دیوانی که باین بزرگی باشد البته توش
خوب و بد پیدا میشود
اگر خوبهاش سوا میگردند و با انتخاب
کردنش میپرداختند

س
ج

ت

و بر درجه بقیح ایدر لر که اگر شعرای
ایران بگویند بر آدنا شاعره دیر لر سه کد سن
صائب کبی شعر سولیلور سکت کوجنه
کیدرو منفعل اولور
سزکت اعتقاد کز نصلدر
بنده کزکت اعتقاد بودر که صائب
زمین تازه صاحبی بر شاعر در
و غزل پردازی و سخن گستر لکده یعنی
شاعر بنده مرتبه سی عالیدر
و کلیات دیوانی الکی بیک بیتدن
زیاده در
و نویو کلکده دیوانک ایچنده البته
اینو فنا بولنور
اگر ایولرینی آبیروب انتخاب ایتمش
اولسه لر ایدی

ع

حتی انهم بهذا المقدار یقتحونه بقولهم
لاحقر شعراء بلاد العجم
انت تتكلم بالشعر نظیر صایسب فی غلط
وینفعل جدا
وانتم کیف تعتقدون
اعتقدان صایب صاحب زمین تازه هو شعر
العالم من المتأخرین
وله الرتبة العليا فی الغزل والتورية
و دیوانه کلیات یحتوی علی اکثر من
خمسین الف بیت
و فی هذا المقدار العظیم لابد انه ینوجد فی
الدیوان من غث وسمین (جید و سفساق)
فلو كانوا ینتخبوا الایات الحسنه و فرقوها

ف

یک دیوان بسیار خوب و مرغوب پیدا
میشد

اگرچه تذکرة الشعر بسیار است حالا
در ایران کدام مرغوب است
تذکرة نیکه آتشکده میگوید بسیار مشهور
است

من میخواهم که اشعار معاصرین را ببینم
کجا پیدا میشود

پیدا کردنش آسان است —
کمال افندی بگوید

شما کمال افندی را می شناسید
بلی میشناسم از خواجگان دیوان همایون
است و با من هم آشنایی ندارد
و منتخبات شما هم از آنرا است

ت

بر غایت کوزل و مرغوب دیوان حاصل
اولوردی

اگرچه تذکرة الشعر اچو قدر و لکن شمعی
ایرانده قنغیسی مرغوب در
آتشکده دیدیگری تذکرة پیک مشهور در

بن استرم که معاصرینک اشعارینسی
کوردیم نرده بولنور

پیدا ایتمیسی قولا یدر کمال افندی یه
سویلیکسز

سز کمال افندی بی بیلور و طایر مسکز
اوت طانیرم خواجسگان دیوان
همایون ندر و بنم ایلده الفتی واردر
و منتخبات شما مددخی انبیک
آثار ندر

ع

لصار دیوانا مجیداً و مرغوباً جداً

وان تکن تذکرة الشعر اهی کثیره و لکن
لان بالعجم ایه تذکرة هی المرغوبه
التذکرة المسماة آتشکده هی مشهوره جداً

اریدان انظر اشعار معاصرین فایسن
یوجدون

سهل هو الحصول علیهم فتکلم مع حضرة
کمال افندی

هل لکم معرفة مع المومی الیه
نعم أعرفه و هو من خواجگان الدیوان
الهمایونی ولی معه صحبة کلّیة
و منتخبات شما مدد ایتضاه من اثره

س
ج
ف
مکرا و اشعار معاصرین را میتوانند پیسدا
خودش دارد چونکه دو دفعه از طرف
دولت علیه
بایران ماثور شد و رفت خصوصا
در دفعه دوم
در خود شهر طهرآنکه پای تخت ایران
است یکسال و نیم ماند
و کتابیکه موسوم به تذکره کمال است
انجام جمع کرده
از شعرای معاصرین هم نوشت یک
نسخه از روی آن کتاب
بنویسد کفایت میکند
بند حاله تواریخ فارسیه بسیار میل دارم

ت
یا او معاصرینک اشعاریننی بوله بیلورمی
کند و سنده وارد در چونکه ایکی دفعه طرف
دولت علیه دین
ایرانسه ماثور اولوب کتدی خصوصا
ایکنجی دفعه ده
پای تخت ایران اولان نفس شهر
طهرآنده بر بچق سنده قالدی
و تذکره کمال ایله موسوم اولان کتابی
اوراده جمع ایدوب
شعراى معاصریننی دخی یازدی بر
نسخه او کتابک یوزندن
یازیکز کفایت ایدر
بند کزک شمعدی تواریخ فارسیه یسه
بک چوق میل وار

ع
ایستطيع ان یجد اشعار معاصرین
نعم انهم موجودون عنده اذ انه قد توجه
مأثور من طرف الدولة العلیة
الى العجم مرتان وعلى الخصوص فى المرة
الثانية
قد استقام مدة سنة ونصف فى نفس مدينة
طهران التى هی تحت حكومة العجم
وقد جمع الكتاب الموسوم بتذکره کمال
فى تلك البلدة
ونسخ ایضا شعر معاصرین
فاکتبوا نسخة من وجه هذا الكتاب
فتکفی
داعیکم لان لی میل کثیر الی التوازیح
الفارسیة

ف

نمیدانم کدامهارا بنیدانم و بخوانم
تواریخ فارسی بسیار است آنچه
مرغوب است و با فایده عرض کنم
اگر منظوم میخواهی شهنامه را بخوان
اگر چه از شهنامه
آنچه از تواریخ مطلوب است حاصل
نمیشود چرا که همه کذب و دروغ است
ولیکن بجهت فصاحت و بلاغت
وسلاست خواندنش بسیار لذت دارد
خصوصاً در تعریف و اوصاف مثل ندارد
و خمس نظامی هم از برای خواندن مثل
شهنامه است
و اگر میخواهی که تواریخ مشهور و با تکلف
و با اصول منشیان نوشته شده باشد

ت

بلم قنغیرینی بولوب او قویدیم
فارسی تواریخ چو قدر مرغوب و فایده
اولانی افاده میدهد
اگر منظوم استرایسک شهنامه سی او قو
اگر چه شهنامه دن
تاریخدن مقصود اولان شی حاصل
اولمز زیرا که بتون کذب و یلاندر
ولکن فصاحت و بلاغت و سلاست
جهتله او قومسند چوق لذت وارد
خصوصاً تعریف و اوصافه مثلشی یو قدر
و خمس نظامی دخی او قومق ایچون
شاهنامه کیذر
و اگر استرایسه کر که تواریخ مشهور و تکلف
ایله و اصول منشیان اوزره یا زلش اوله

ع

ولا علم ایتهم اجده فاقراه
التواریخ الفارسیه توجد کتیسرا و اقول
لک عن المرغوبین والمفیدین
فان کنت ترید منظوماً قرأ شهنامه
وان یکن لا یتحصل لک الشی المقصود
بهذا التاریخ لأن اکثره تعبیر فکی
لأنه بسبب الفصاحة والبلاغة والسلامة
فقراته هی عذبة جداً
و خصوصاً لا مثیل لعی تعریف و الاوصاف
و نظام التخمیس ایضاً لاجل القراءة فهو
نظیر الشهنامه
وان کنت ترید تاریخاً مشهوراً فهو محرز
بتکلف و اصول منشیان

ف

از تاریخ و صافی دست مدارید و یک دره
 نادری هم پیدا بکنید
 برادر جان این کتابها را که شما فرمودید
 ادم باید از استاد بخواند
 من میخواهم فایده تاریخ را حاصل بکنم
 شعروا نشا منظورم نیست
 درین صورت شما تاریخ روضه الصفا که
 هشت جلد است
 و حبیب السیر که سه جلد است انها را
 بکویید و بخوانید
 و از برای دانستن احوال شاهان صفوی
 تاریخ عالم آرا و تاریخ صفوی را
 پیدا کنید و تاریخ جهانکشی جوینی
 را که ما خذ و صافست بجوینید

س

ج

ت

تاریخ و صافی الگردن براقه یکنز و بر دره
 نادریه پیدا اید یکز
 جانم برادر بوسرک بیور دیکنز کتابلری
 ادم خواجهدن او قومق لازم
 بن تاریخ فائده سنی حاصل ایتسک
 استرم شعروا نشا مرادم دکلدر
 بو صورتده سز تاریخ روضه الصفا که سکز
 جلد در
 و حبیب السیر که اوچ جلد در انلری الیکز
 و او قویکنز
 و شاهان صفویه نک احوالنی بلسک
 ایچون عالم آرا و صفوی تاریخلرینی
 پیدا اید یکز و جهانکشی جوینی
 دید کلری تاریخیکه و صافسک

ع

تاریخ و صافی فلا تترکه من یدک و خذ
 لک الکتاب المسمی بدره النادری
 یا الخافزیز اهلأ الکتب الذین اشرت
 عنهم یلزم قرایتهم علی المعلم
 و اناریدان احصل فایده التاریخ
 لا لانشا و النظم
 فاذا علی هذه الصورة خذ روضه الصفا التي
 هی ثمانية مجلدات
 و حبیب السیر الذي هو ثلاثة أيضا خذهم
 و اقراهم
 و لاجل معرفة احوال الملوك فحاصل
 تاریخ صفوی وزینه العالم
 و التاریخ المسمی افتتاح العالم الذي
 هو ما خذ و صافی فخذ هذه الکتاب

ف

بخوانند

اینها همه فارسی و از تواریخ مشهوره
است لیکن نسخه هاش بسیار کمیابست
من از طفولیت تا حال خیلی فارسی
خواندم و هنوز هم در کار هستم

باز در حرق زدن از حمت میکشم و مطلب
را نمیتوانم درست حالی بکنم

و سببش را هم نمیدانم که چه چیز است
شما چه میفرمایید

اگر چه حرق زدن موقوف است به
ممارست

و محتاج است بمکالمه باهل زبان

ت

ماخذیدر بولوب او قوییکز

بولر بتون فارسی و تواریخ مشهوره دندر
ولکن نسخه لری پکت از بولنور
بس چو جلقمندن شمدیده قدر چوق
فارسی او قودم و حالا دخی
او غراش مقده یم

ینده تگت تم یم حکده زحمت چ کیورم
و مقصود می طوغری اکتتمغه قـادر
اوله میورم

و سببنی دخی بلیورم که ندر منزله
بیورر سز

اگر چه تگم ایتکم ممارسته موقوفدر

واهل لسان ایله مکالمه یمه محتاجدر

ع

واقراها

وهی من کتب التواریخ الفارسیة المشهوره
ولکسن نسخهم هی قلیله جدا
انا منذ طفولیتی لحد الان قد قرأت کثیراً
بالفارسی و الان ایضاً لسم ازل مداوماً

فمع هذا لی صعوبه یالتکلم ولا اقدر ان افهم
بسهولة ما اقصده

فلا اعلم ما هو السبب فحضر تکسم ماذا
تقولون

وان یکن التکلم موقوفاً علی الممارسة

و محتاجاً للمعاطاة مع ارباب اللسان

ولیکن

ف

ولیکن اینجا در خواندن و درس گرفتن
هم تقصیر میکنند
و طفلی را که هنوز ده لغت از فارسی
یاد نگرفته باشد
بنا کنند بدرس دادن از گلستان و هنوز از
گلستان یک باب را تمام نکرده
شروع می نمایند بخواندن دیوان حافظ
و اشعار حافظ را هم بیشتر با تاویلات
میخوانند
اینها همه از برای مبتدی موجب
صعوبت است
چرا که گلستان کتابیست که در ایران
هم از برای مبتدیان درس میدهند
با اینکه زبانشان فارسیست دیگر

ت

ولکن بوراده او قومه ده و درس آلمده
دخی قصور ایدی و رلر
و بر چو جقدها فارسی اون لغت
از بر لاش ایکن
گلستاندن درس ویرمه باشلر لرو هنوز
گلستاندن بر بایی تمام ایتمکسزین
حافظ دیوانی او قومغه باشلر لر
و حافظک اشعار نینده اکثر تاویلات ایلده
او قورلر
بونلر بتون مبتدی ایچون صعوبتی
موجدر
زیرا که گلستان بر کتابدر که ایرانده بلنه
مبتدیله درس ویرمز لر
لسانلری فارسی اولدیغی حالده ارتق

ع

و انما هنا یقصر ون ایضاً فی الدرس والقراءة
والولد الذی لا تکن معرفته قد بلغت
عشر کلمات فارسیه
یتدون ان یدرسوه فی کتاب الجلستان
وقبل ان یختم باباً واحداً من هذا
الکتاب یدونه بقراءة دیوان حافظ
و اشعار هذا الشاعر یقرأونها با کثیر
التاویلات
فهذا جمیعہ یوجب الصعوبة للمبتدی
وفی بلاد العجم نفسها لا یدرسون هذا
الکتاب للمبتدیین
مع کون لسانهم فارسیاً و انما هنا لا اعلم ما

ف

نمیدانم اینجا کسیکه نوهوس باشد
از خواندن گلستان چه منفعت میرد
مبتدی باید اول لغت یاد بگیرد

بعدیک کتاب بخواند که سهل العبارة
و بلسان عوام نوشته شده باشد
و توش ابیات و ترکیب عربی نباشد
و در وقت خواندن هم بتصرف
و اشتقاق

و بحروف و کلماتیکه بجهت حصول
معانی در آورند دقت بکند
و بآن آنکه فارسی دانند صحبت و مکالمه
و استادش هم در وقت درس گفتن

ت

بلم بوراده بر کلمه که نوهوس اوله
گلستان او قومدن نه فائده حاصل ایدر
مبتدی یه اول لغت از بر لک لازمدر

صکره بر کتابی او قوید که عبارة سی
سهل و لسان عوام اوزره یازلمش اوله
ایچنده ابیات و عربی ترکیب اولمیه
و او قو دیغی وقت تصریف و اشتقاقه

و حصول معنی ایچون کتوریلان حروفه
و کلماته دقت ایلیه
و فارسی بلنلرایله صحبت و مکالمه ایلیه
و خواه سیده درس او قوت دیغی وقت

ع

الفائدة التي تحصل للمبتدی
من قرايته الجلستان مع كونه حديث
فينبغي أولاً على المبتدی ان يحفظ
الكلمات غايياً

ثم يقرى كتاباً عباراته سهلة و يكون محرر
مثل لسان الشعب
ولا يكن فيه ابیات و تركيب عربی
و حينما يقرى ينبغي ان يميل ذهنه
للتصرف و الاشتقاق

ثم للاحرف و الكلمات للحصول على
المعانی
و ان يمارس المخاطبة مع اهل المعرفة
بالفارسی
و عندما يدرس المعلم مفهماً آية المعانی

ف

یک دفعه که معنیهایش حالتی کرد
بعد یک دفعه هم تا آنقدر که شاکر شد
بفهمد فارسی بگوید و لغت بپرسد
تا به بیرون آوردن معنای عبارت قدرت
برساند و سرعت فهم نیز بحصول بیاید
بعد بنا کند بترجمه کردن درس از فارسی
بترکی و از ترکی بفارسی
این هم که قدری بحصول آمد بعد گلستان
و دیوان حافظ را بخواند

ت

بر دفعه معنای رینی تفهیم ایتد کد نصکره
بر دفعه دخی شاکر دک اکیه جفی قدر
فارسی سویلیوب ولغت سؤال ایلیمه
تعبارة دن معنا استخراج چند قدرت
حاصل ایده و سرعت فهم دخی
حصوله کله
صکره درس ترجمه ایتکه باشلیم
فارسی دن ترکی و یه ترکی دن
فارسی یه
بوده بر مقدار حصوله کلد کد نصکره
گلستان و دیوان حافظی او قویم

ع

یخاطبه ایضا فارسیا علی مقدار قبولسه
وفهمه سایلایا عن الکلام
لکی یقتدر التلمیذ علی استخراج معنی
العبار و یستطیع ان یفهم حالاً
ثم یتدی بممارسة الترجمة من الفارسی
ال ترکی و بالعکس من ترکی
ال فارسی
و عند ما یتمرن بذلك نوعاً فحینذ یقرا
الجلستان و دیوان حافظ

(بَابُ رَابِعُ)

ف

اگرچه بسر کار شما خیلی زحمت دادم
ولیکن از برای بنده بسیار فائده حاصل
شد

تاحال مرچه که پرسیدم جوابش را
درست دادید
خدا دولت شما را زیاد بکند و مرادتان
را بدهد
وسرت به بالین بیماری نیاید

ت

اگرچه ذات عالی کز خلی زحمت ویردم
ولکن بنده کز چوق فائده حاصل
اولدی

شمدیه دک ندو مردم ایسه جوابی
طوغری ویرد یکنز
خدا دولتنیزی زیاده ایلسون و مراد کزی
ویرسون
وباشکنز کیفسرلسک یا صد یغنه کلمسون

ع

وان اکن قد ثقلت علی علو ذاتکم
ولکن قد حصلت علی فائده کلیه

والذی قد سالتکم عنده حتی لان
اجتمونی عنده صوابیا
فالرب یزید عزکم و یهبکم مرادکم
ولا یریکم باسأبل دامت کونون بالصحة
والحبور

ف

يكت التماس دیکرم دارم
بفرمایید در مقام خدمت هستیم و بامر
و مایش شما منتظریم
بعض لغتها هست که هر روز استعمالش
مکرر واقع میشود آنها را هم بنویسید
و پول ایران چند نوع است
و انجا بجای پاره و فروش چه استعمال
میکند همه را تحریر بفرمایید
بالای چشم آنها را هم بنویسید
و معنیهایش را بنویسید اشارت بکنم

ج

س

ج

ت

یعنی کیفی از اولیده سر و سخت کرد انتم
اولسون
بر بیشه نیازم دهواور
بیور یکز مقام خدمتده حاضر دور بیورز
و امرواراده کز خدمت منتظرز
بعض لغتروار در که هر کون استعمال
تکرر آید را نلریده یا زیکز
و ایران اقچه سی قاج نوعدر
و اوراده پاره و فروش یرینه نه استعمال
ایده بیور لر جمله سنی تحریر بیور یکز
بلش اوستنه انلری جمله یا زیه یسم
و معنایرینده ز یرلرینه اشارت ایده یم

ع

فبقی لی رجأ اخر لدیکم
تفضلوا فحن حاضرین لخدمتکم
و مستعدون لمراسیمکم و اوامرکم
لقد یوجد بعض لغات تستعمل مکررة
کل یوم فان حسن تحریرها
مع ایضاح انواع عملة العجم
وماذا یستعملون هنالك عوض البارات
و القروش فجميع هذا اکرموا بکتابتیه
على الراس والعین کل هذا ساکتبیه
مشیراً عن المعنی بذیلہ

لغات متفرقه

ع

هذا اليوم
امس اليوم البارح
قبل امس
قبل اول امس
قبل قبل اول امس
قبل ثلاثة ايام
قبل اربعة ايام
مثله
مثله
قبل خمسة ايام
قبل ستة ايام

ت

بوکون
دونکی کون
اولکی کون
دها اولکی کون
اندن دها اولکی کون
اوچکون اول
درت کون اول
دزت کون اول
مثله
مثله
بش کون اول
التي کون اول

ف

امروز
دیروز
پزیروز
پس پزیروز
پستر پزیروز
سه روز پیش
چهار روز پیش
چهار روز قبل
پیش از چهار روز
چهار روز مقدم
پنج روز قبل
شش روز قبل

ف

فردا

پس فردا

پسترین فردا

چهار روز بعد

بعد از چهار روز

پس از چهار روز

پنج و شش روز بعد

بعد از ده روز

الآخره

امشب

دیشب

پریشب

پس پریشب

پستر پریشب

ت

یارین

اوبرکون

دها اوبرکون

درت کون صکره

مثله

بش التی کون صکره

اون کون صکره

الآخره

بو کیجه

دون کیجه

اولکی کیجه

دها اولکی کیجه

اندن دخی اولکی کیجه

ع

غد فهارغد

بعدغد

بعد فهار بعدغد

بعدار بعه ایام

مثله

بعد خمسة اوسته ایام

بعد عشرة ایام

الآخره

هذه الليلة

ليلة امس

قبل ليلة امس

قبل اول امس بلیله

قبل اول امس بلیلتین

ف

سه شب پیش
چهار شب پیش
پنج شب پیش
فردا شب
پس فردا شب
پستریں فردا شب
چهار شب بعد
بعد از چهار شب
بعد از پنج شب
این ماه
ماه گذشته
دو ماه قبل
دو ماه پیش
پیش از سه ماه

ت

اوچ کیجه مقدم
درت کیجه مقدم
بش کیجه اول
یارین کیجه
او بر کیجه
دها او بر کیجه
درت کیجه مکره
مثله
بش کیجه مکره
وقس علیه البواقی
بوای
کچن آی
ایکی ای اول
مثله
اوچ آی اول

ع

قبل ثلاث لیل
منذ أربع لیل
منذ خمس لیل
لیلة غد
لیلة بعد غد
بعد غد بلیلتین
بعد اربع لیل
مثله
عقب خمس لیل
هذا الشهر
الشهر الماضي
قبل بشهرین
مثله
قبل ثلاثة اشهر

ف

پیش از چهار ماه
پیش از پنج ماه
ماه آینده
دو ماه بعد
بعد از سه ماه
امسال
سال گذشته
پیرا سال
پس پیرا سال
سال آینده
بعد از دو سال
بعد از سه سال
بعد از صد سال
یک سال و دو ماه کم

ت

درت آی اول
بش آی اول و قس علیه البواقی
کله جک آی
ایکی آی صکره
اوچ آی صکره
بریل
کچن نیل
اولیکی ییل
دها و لکی ییل
کلجک ییل
ایکی ییل صکره
اوچ ییل صکره
یوز ییل صکره
بریلدن ایکی آی اکسک

ع

قبل اربعة اشهر
قبل خمسة اشهر
الشهر ثلاثی
بعد شهرین
بعد ثلاثة اشهر
هذه السنة
السنة الماضية
قبل السنة الماضية
قبل السنة الماضية بسنة
السنة الاتية
بعد ستین
بعد ثلاث سنین
بعد مائة سنة (مئة)
سنة الا شهرین

ف

دوماه و سه روز کم
یکماه و دو سه روز کم
چهار ماه و دو سه روز بیش
پنج ماه و دو روز بالا
یکسال ونیم
یکماه ونیم
یکدمه
یکروزه
دوروزه
سه روزه
سی روزه
یکماهه
دوماهه
سه ماهه

ت

ایکی ایدن اوچکون اکسک
برآیدن ایکی اوچکون اکسک
درت ایدن ایکی اوچکون زیاده
بش آیدن اون کون زیاده
بر بچق پیل
بر بچق آی
بر نفسلک
بر کونلک
ایکی کونلک
اوچ کوندک
او توز کونلک
برایلق
ایکی آیلق
اوچ آیلق

ع

شهران لا ثلاثة ایام
شهر لا یومین ثلاثة
اربعة اشهر و یومین ثلاثة
خمسة اشهر و عشرة ایام
سنة و نصف
شهر و نصف
لحظة
یومیه
یومیتین
ثلاث یومیات
ثلاثون یومیة
شهرتیه
شهرتین
ثلاث شهریات

ف

یکساله

دو ساله

سه ساله

دو ساله

چهارده ساله

پیره مردهفتاد ساله

پیره زن هشتاد ساله

جوان مرده ساله

طفل شش ساله

کودک شش ساله

یکت

دو

سه

چهار

ت

بر ییلق

ایکی ییلق

اوج ییلق

اون ییلق

اون درت ییلق

یتیم یاشنده اختیار آدم

سکسان یاشنده قوجه قاری

اون سکزیاشنده جوان

الشی یاشنده چوجق

مثله

بر

ایکی

اوج

درت

ع

سنویه

ستویشان

ثلاث سنویات

عشر سنویات

اربع عشرة سنویات

شیخ عمره سبعون سنة

امراة عجوزة تبلغ من العمر ثمانون سنة

شاب يبلغ من العمر ثمانية عشر سنة

غلام عمره ست سنوات

مثله

واحدُ أحدُ واحدةُ احدى

اثنان اثنان

ثلاثة ثلاث

اربعة اربع

ف

پنج
شش
هفت
هشت
نه
ده
یازده
دوازده
سیزده
چهارده
پانزده
شانزده
هفتده
هژده

ت

بش
التي
يدي
سكز
طقوز
اون
اون بر
اون ايكى
اون اوج
اون درت
اون بش
اون التي
اون يدي
اون سكز

ع

خمسة
سته
سبعة
ثمانية
تسعة
عشرة
احدى عشر
اثنا عشر
ثلاث عشر
اربعة عشر
خمسة عشر
سته عشر
سبعة عشر
ثمانية عشر
خمس
ست
سبع
ثمان
تسع
عشر
احد عشر
اثناء عشر
ثلاث عشر
اربع عشر
خمس عشر
ست عشر
سبع عشر
ثمانى عشر

ف

نوزده

بیست

بیست و یک

بیست و دو

بیست و پنج

سی

چهل

پنجاه

شصت

هفتاد

هشتاد

نود

صد

صد و پنجاه

ت

اون طقوز

یکرمی

یکرمی بر

یکرمی ایکی

یکرمی بش

اوتوز

قرق

اللی

التمش

یتمش

سکسان

طقسان

یوز

یوز اللی

تسعة عشر

عشرون

واحد و عشرون

اثنان و عشرون

خمسة و عشرون

ثلاثون

اربعون

خمسون

ستون

سبعون

ثمانون

تسعون

مئسة * (هذه صيغة كتابتها مضطربة)

مائة وخمسون

ع

تسع عشرة

عشرين

واحد و عشرين *

اثنین و عشرين

خمسة و عشرين

ثلاثین

اربعین

خمسين

ستین

سبعین

ثمانین

تسعين

مائة وخمسين

بالواو في حالة الرفع وبالياء في حالتی النصب والخفض

ف

صد و شصت و پنج
دو صد
سیصد
پانصد
هفت صد و پنجاه
هزار
هزار و پانصد
دو هزار
سه هزار
دو هزار
پنجاه هزار
صد هزار
دویست هزار
هولک

ت

یوز التمش بش
ایکی یوز
اوچ یوز
بشیوز
یدیوزاللی
بیگ
بیگ بشیوز
ایکی بیگ
اوچ بیگ
اون بیگ
اللی بیگ
یوز بیگ
ایکیوز بیگ
مثله

ع

مأیة و خمسة و ستون
مأیتان
ثلاث مأیة
خمسمأیة
سبعمأیة
الف
الف و خمسمأیة
الفان
ثلاثة الاف
عشرة الاف
خمسون الفا
مئة الف
مأیتا الف *
مثله
مأیة و خمسة و ستين
مأیتين
الفين
میتى الف *

تخلف النون من الفتي و الجمع للمضافه

پنج لک

ف

پنج لک
یک کروڑ
دو کروڑ
یک میلیون
نیم شاہی
یک شاہی
دو شاہی
یک سنار
سہ شاہی
یک عباسی
چار شاہی
دو سنار
پنج شاہی
سہ سنار

ت

بشیوز بیگ
مثله
اون کمرہ یوز بیگ
مثله
بش پارہ
اون پارہ
یکرمی پارہ
مثله
او توڑ پارہ
برغروش
مثله
مثله
اللی پارہ
التمش پارہ

ع

خمس مایہ الی
مثله
عشر مرآة مایہ الی
مثله
خمس فضة
عشر فضة
عشرون بارہ
مثله
ثلاثون بارہ
قرش واحد
مثله
مثله
خمسون فضة
ستون فضة
عشرون بلوہ
ثلاثین بارہ
قرشاً
قرش

ف

هفت شاهی
مشت شاهی
نه شاهی
ده شاهی
سده عباسی
هزار دینار
دو هزار
سه هزار
چهار هزار
هشت هزار
ده هزار
دو تومن
ده تومن
صد تومن

ت

یتمش پاره
ایکی غروش
طقسان پاره
یوز پاره
اوچ غروش
بش غروش
اون غروش
اون بش غروش
یکرمی غروش
قرق غروش
اللی غروش
یوز غروش
بشیوز غروش
بشییک غروش

ع

سبعون فضة
قرشان قرشین
تسعون فضة
مائة فضة
ثلاث قروش
خمس قروش
عشر قروش
خمس عشرة قرشاً
عشرون قرشاً
اربعون قرشاً
خمسون قرشاً
مائة قرش
خمس مائة قرش
خمسة الاف قرش

ف

هزار تومن
صد هزار تومن
یک کرور
برخواست
باشد
نشست
دوزان نشست
چارزان نشست
مربع نشست
پادراز کرد
پاش رادراز کرد
پاهانش رادراز کرد
خوابید
دراز شد

ت

اللی بیگ غروش
اون بیگ کیسه
بش یوز بیگ تومنکه اللی بیگ کیسه
قالقدی
مثله
اوطوردی
دیزچوکدی
بغداش قوردی
مثله
ایاق اوزاتندی
ایاغس اوزاتندی
ایاقلرینی اوزاتندی
یاتندی
اوزاندی

ع

خمسون الف قرش
عشرة لاف کیس
خمسون الف کیس
قام
مثله
جلس
رکع
تربع
مثله
مد لارجل
مدرجله
مدرجلیه
نام
طول

ف

تکیه کرد

لم داده شد

دم رو خوابید

والمیده است

سربالا خوابید

طاق دار خوابید

یکت پهلو خوابید

پیش نشست

پیشش نشست

پهلوش نشست

پس نشست

عقب نشست

خوانبید

خوابش برد

ت

طیانندی

مثله

یوزی قیون یاتندی

ایاغنی اوزادوب یاتمشدر

ارقه سی اوستی یاتندی

مثله

یان اوستنه یاتندی

ایلرو اطوردی

اوکنه اطوردی

یاننه اطوردی

کرو اطوردی

مثله

اویودی

اویقویه واردی

ع

استند --- اتکا

مثله

نام علی وجهه

نام مادار جلیه

نام علی ظهره

مثله

نام علی جنبه --- علی خاصرته

جلس قدام --- فی الاول

جلس امامه

جلس بالقرب منه

جلس وراً (فی الاخر)

مثله

نام --- غنی

نعس

ف

خوابش گرفت
چورت میزند
حرف میزند
حدس میزند
رنک میزند
شاهبوط میزند
بانک میزند
آواز میکند
کول میزند
پشت سرش حرف میزند
تمام شد
بختام واصل شد
انتها پذیرفت

ت

اویقوسی کلدی
اویوقلیور
صحبت ایده یور
ظن ایده یور
بویا یور
اصلق چالیور
چاغریور
مثله
آلداد یور
ارقه سندن لقردی سویلیور یعنی غیبت
تمام اولدی
ختمه واصل اولدی
انتها قبول ایستدی یعنی تمام اولدی

ت
ت
ت

نفسان --- جاء النعاس
یسکع
یتجدت
یظن
یصبغ --- یدهن
یصفر
یزعق --- یستدی
مثله
یحاول --- یماطل
یحکی بحقه --- یتکم بالنیمه
تم
اختتم
انتهی

بویابده ماضی مضارع را یله برابری بعض مصادر فارسیه تحریر
اولنوب زیر لرینه معنای ریدخی ترقیم اولنمشدر *

ع			ت			ف		
ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
رتیح	یرتیح	ترییح	راحت ایتمک	راحت ایدر	راحت ایتدی	آسود	آساید	آسودن
ریمی	یرمی	ترییح	آتمق	آتار	آندی	انداخت	اندازد	انداختن

* ان المصدر فی العربی واجب ان یقع ثالثانی تصریف فعله وان یکن هو الاصل فی الاشتقاق حسبما ذهب الیه البصرون فبقولون
مثلاً ضرب بضرب ضرباً فاذا یلزم تقدیم المضارع علی المصدر فی اللفظ وذلك لسبب جوهری وهو العمل لان الفعل یعمل
ولا یعمل به فالذی یعمل ولا یعمل به له التقدم وتنبؤ لذلك قدموا الفعل علی المصدر فاذا علی النسق العربی یجب تقدیم الفعل
وهكذا نقل رتیح یرتیح ترییح

ف			ت			ع		
ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
آراست	آراید	آراستن	تزیین ایتدی	تزیین ایدر	تزیین ایتمک	زین	یزین	تزینا
آشامید	آشامد	آشامیدن	ایچدی	ایچر	ایچمک	شرب	یشرب	شربا
اندوخت	اندوزد	اندوختن	قزاندی	قزانور	قزانمق	کسب	یکسب	کسبا
آرامید	آرامد	آرامیدن	دکلندی	دکلنور	دکلنمک	ربح	یربح	ربحا
افتاد	افتد	افتادن	دوشدی	دوشز	دوشمک	استراح	یسترخ	استراحة
اندود	انداید	اندودن	بولاشدردی	بولاشدرر موار	بولاشدرمق	وقع	یقع	وقوعا
آزمود	آزماید	آزمودن	تجربه ایتدی	تجربه ایدر	تجربه ایتمک	سقط	یسقط	سقوطا
افراخت	افرازد	افراختن	یوقاری قالدردی	یوقاری قالدیریر	یوقاری قالدرمق	یوسخ	یوسخ	توسخا
انکاشت	انکارد	انکاشتن	طن ایتدی	طن ایدر	طن ایتمک	جرب	یجرب	تجربة
						رفع	یرفع	رفعا
						انهض	ینهض	نهضا
						طن قلس	یطن یقیس	طنا قیاسا

ف			ت			ع		
ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
انگیخت	انگیزد	انگیختن	قوپاردی	قوپارر	قوپارمق	قطفی	یقطف	قطفأ
افزود	افزاید	افزودن	آرتدی و آرتردی	آرترو آرتریر	آرتفق و آرترمق	ارتقی	یرتقی	ترقیأ
آمد	آید	آمدن	کلدی	کلور	کلمک	جا	یجی	مجنأ
بارید	بارد	باریدن	یاغدی	یغار	یاغمور یاغمق	مطر	یمطر	مطرأ
پخت	پزد	پختن	پشوردی	پشورر	پشورمک	طبخ	یطبخ	طبخأ
پرکشت	پرکردد	پرکشتن	کیرو بوندی	کیرو دونر	کیرو دونمک	رجع	یرجع	رجوعأ للورا
اویخت	اویزد	اویختن	آصدی	آصر	آصمق	علق	یعلق	تعلیقأ
افشاند	افشاند	افشاندن	صاچدی	صاچار	صاچمق	طار	یطیر	طیرأ
آموخت	آموزد	آموختن	اوکردی	اوکرنور	اوکرنمک	تعلّم	یتعلّم	تعلّمأ
بازی کرد	بازی کند	بازی کرد	اوینادی	اوینار	اوینامق	لعب	یلعب	لعبأ

ع			ت			ف		
ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
اعطأ	يعطي	اعطاء	باغشلمق	باغشلار	باغشلدی	بخشید	بخشد	بخشیدن
ايهابأ	يوهب	اوهب						
هبة	يهب	وهب						
عبادة	يعبد	عبد	طاپمق	طاپار	طاپدی	پرورد	پرستد	پروردن
تشعيلأ	يشعل	شعل	شعله لندرمق	شعله لنديرر	شعله لندردی	افروخت	افروزد	افروختن
توليغا	يولع	ولع						
ايقاعأ	يوقع	اوقع	دوشورمق	دوشورر	دوشردی	افکنند	افکنند	افکنندن
اسقاطأ	يسقط	اسقط						
خلطأ	يخلط	خلط						
اخلاطأ	يخلط	اخلط	قارشدرمق	قارشور	قارشردی	آمیخت	آمیزد	آمیختن
تخليطأ	يخلط	خلط						
طيرأ	يظير	طار	صاچمق	صاچار	صاچدی	پاشید	پاشد	پاشیدن

ع			ت			ف		
مصدر	مضارع	ماضی	مصدر	مضارع	ماضی	مصدر	مضارع	ماضی
قبولاً	يقبلُ	قبلُ	قبول ایتمک	قبول ایدر	قبول ایتدی	پذیرفتن	پذیرد	پذیرفت
تربیه	یربی	ربی	بسلمک	بسلر	بسلدی	پروردن	پرورد	پرورد
خلقاً و خلقه	یخلق	خلق	یراتمق	یرادر	یراتدی	آفریدن	آفریندر	آفرید
تلویشاً	یاوٹ	لوٹ	بولاشدرمق	بولاشدرر	بولاشدردی	الودن	آلاید	آلود
نسجاً	ینسج	نسج	طوقومق	طوقور	طوقودی	بافتن	بافد	بافت
سوالاً	یسال	سال	صورمق	صورار	صوردی	پرسیدن	پرسد	پرسید
طیراً و طیراً	یطیر	طار	اوچمق	اوچار	اوچدی	پریدن	پرد	پرید
قطعاً	یقطع	قطع	کسمک	کسر	کسدی	بریدن	برد	برید
طناً	یطن	طن	طن ایتمک	طن ایدر	طن ایتدی	پنداشتن	پندارد	پنداشت
بردا	یرد	برد	اوشومک	اوشور	اوشدی	چاییدن	چاید	چایید
نوما	ینام	نام	اویومق	اویور	اویودی	خوابیدن	خوابد	خوابید
اکلاً	یاکل	اکل	یمک	یر	یدی	خوردن	خورد	خورد

ف			ت			ع		
ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
برد	برد	بردن	کوئوردی	کوئورر	کوئورمک	جلب	يجلبُ	جلباً
بود	بود	بودن	اولدی	اولور	اولق	احضر	يحضرُ	احضاراً
ترسید	ترسد	ترسیدن	قورقدی	قورقار	قورقمق	کان	يكونُ	کیا نلو کونا
						خاف	يخافُ	خوفاً
						اتخوف	يتخوفُ	تخوفاً
جست	جوید	جستن	آرادی	آرار	آرامق	فحص	يفحصُ	فحصاً
						افتش	يفتشُ	تفتیشاً
خواست	خواهد	خواستن	استدی	استر	استمک	اراد	يريدُ	ارادةً
بست	بندد	بستن	باغلدی	باغلر	باغلیق	اطلب	يطلبُ	طلباً
پوشید	پوشد	پوشیدن	کیدى واورتدی	اورتر	کیمک واورتمک	ربط	يربطُ	ربطاً
						لبس	يلبسُ	لبساً
						اتغطى	يتغطىُ	تغطياً

ف			ت			ع		
ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
توانست	تواند	توانستن	قادر اولدی	قادر اولور	قادر اولف	اقتدر	یقتر	اقتدار
جنبید	جنبد	جنبیدن	قملدادی	قملدار	قملدامق	حرک	یحرك	تحريك
خواند	خواند	خواندن	او قودی	او قور	او قومق	قرأ	یقرأ	قراءة
داد	دهد	دادن	ویردی	ویرر	ویرمک	عطی	یعطی	اعطاء و عطاء
پسندید	پسندد	پسندیدن	بکندی	بکنور	بکنمک	استحسن	یتسحسن	استحسانا
بوسید	بوسد	بوسیدن	او پدی	او پر	او پمک	الثم	یلثم	لثماً
خرامید	خرامد	خرامیدن	صالندی	صالنیور	صالنمق	باس	یبوس	بوساً
داشت	دارد	داشتن	طوتدی	طوتار	طوتنمق	قبل	یقبل	تقبیلاً
دانست	داند	دانستن	بلدی	بلور	بلمک	تخرط	یتخرط	تخرطاً
						مسک	یمسک	مسکاً
						عرف	یعرف	معرفة

ف			ت			ع		
ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
دید	دید	دیدن	ظاهر اولدی	ظاهر اولور	ظاهر اولق	ظہیر	یظہیر	ظہیرا
رفت	روید	رفتن	سپوردی	سپورر	سپورمک	تظہیر	یتظہیر	تظہیرا
رنجید	رنجد	رنجیدن	اینجنیدی	اینجنیور	اینجنمک	تظاہر	یتظاہر	تظاہرا
درید	درد	دریدن	یرتدی	یرتار	یرتمک	کنس	یکنس	کنسأ وکنا
دوید	دود	دویدن	قوشدی	قوشار	قوشمک	تاآدی	یتاآدی	تاآدیا
راند	راند	رندن	سوردی	سورر	سورمک	شق	یشق	شقا
رست	روید	رستن	بتدی	بتر	بتمک	رکض	یرکض	رکضا
ریخت	ریزد	ریختن	دوکدی	دوکر	دوکمک	حف	یحف	حفا
ساخت	سازد	ساختن	یاپدی	یاپار	یاپمک	نبت	ینبت	نبتا
						کب	یکب	کبا
						سکب	یسکب	سکبا
						عمل	يعمل	عملا

ف			ت			ع		
ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
دریافت	دریابد	دریافتن	اکلدی	اکلر	اکلنمق	فهم	تفهم	فهماً تفهماً
دوخت	دوزد	دوختن	دیکدی	دیکر	دیکمک	خیط	یفهم	خیاطه
رسید	رسد	رسیدن	ایرشدی	ایریشور	ایرشمک	وصل	یصل	وصولاً
رفت	رود	رفتن	کیتدی	کیدر	کیتمک	ذهب	یذهب	ذهاباً
ستود	ستاید	ستودن	مدح ایتدی	مدح ایدر	مدح ایتمک	مدح	یمدح	مدحاً
دزدید	دزدد	دزدیدن	چالدی	چالار	چالمق	سرق	یسرق	سرقه
دید	بیند	دیدن	کوردی	کورر	کورمک	نظر	ینظر	نظراً
ربود	ر باید	ربودن	قاپدی	قاپار	قاپمق	اختلس	یختلس	اختلاصاً
رمید	رمد	رمیدن	اورکدی	اورکر	اورکمک	تنفر	یتنفر	تنفراً
زد	زند	زدن	اوردی	اورر	اورمق	ضرب	یضرب	ضرباً
سوخت	سوزد	سوختن	یانندی و یاقدی	ینار و یاقار	یانمق و یاقمق	حرق	یحرق	حرقاً
						احترق	یحترق	احتراقاً

ف			ت			ع		
ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
سوکندهور ^د	سوکندهور ^د	سوکندهور ^د	یمین ایتدی	یمین ایدر	یمین ایتمک	حلف قسم ^ی	یحلف ^ی	حلفاً قسماً
شد	شود	شدن	اولدی	اولور	اولمق	صار	یصیر	صیرورۃ
شمرد	شمارد	شمردن	صایدی	صایار	صایمق	قد	یقد	عدا
فرمود	فرماید	فرمودن	بیوردی	بیورر	بیورمق	امر	یامر	امراً
کذاشت	کذارد	کذاشتن	براقدی	براقور	براقمق	ترک	یترک	ترکاً
سیرشد	سیرشود	سیرشدن	طویدی	طویار	طویمق	شبع	یشبع	شبعاً
شت	شوید	شتن	یقادی	یقار	یقامق	غسل	یغسل	غسلأ
فریفت	فریبد	فریفتن	آدادی	آدادر	آداتمق	غش	یغش	غشاً
کاست	کاهد	کاستن	اکسلدی	اکسلور	اکسلمک	نقص	ینقص	نقصاً
کداخت	کدازد	کداختن	اریدی	اریر	اریمک	ذاب	یذوب	ذواباً و ذوباً
شکست	شکند	شکستن	قیردی	قیرار	قیرمق	کسر	یکسر	کسراً
فرسود	فرساید	فرسودن	اسکیدی	اسکیر	اسکیمک	عتق	یعتق	عتاقه

ف			ت			ع		
ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
فهمید	فهمد	فهمیدن	اکلدی	اکلر	اکلمق	فهم	یفهم	فهمأ
کاشت	کارد	کاشتن	اکین اکدی	اکین اکر	اکین اکمک	زرع	یزرع	زرعأ وزراعة
گذشت	گذرد	گذشتن	کچدی	کچر	کچمک	مر	یمر	مردأ
شتافت	شتابد	شتافتن	عجلاه ایتدی	عجلاه ایدر	عجلاه ایتمک	عجل	یعجل	عجلة
شناخت	شناسد	شناختن	اکلادی	اکلار	اکلامق	عرف	یعرف	معرفة
فرستاد	فرستد	فرستادن	کوندردی	کونددر	کوندرمک	ارسل	یرسل	ارسالأ
فشرد	فشارد	فشردن	صقدی	صیقار	صقمق	ابعث	یبعث	ابعاثأ
کشت	کشد	کشتن	اولدردی	اولدر	اولدرمک	زرک عصر	یزرک	زرکأ عصرأ
کردید	کردد	کردیدن	دوندی	دونر	دونمک	قتل	یقتل	قتلا
کریخت	کریزد	کریختن	قاچدی	قاچار	قاچمق	عاد	یعود	عودة
کشاد	کشاید	کشادن	آچدی	آچار	آچمق	هرب	یرب یفر	هربأ فرارأ
						فتح	یفتح	فتحا

ف			ت			ع		
ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
لرزید	لرزد	لرزیدن	دتردی	دتر	دترمک	رجف	یرجف	رجفا
ماند	ماند	ماندن	قالدی	قالور	قالق	بقي	یبقی	بقا و بقا
نشست	نشیند	نشستن	اوطوردی	اوطور	اوطورمق	قعد	یتعد	قعودا
نهاد	نهد	نهادن	قویدی	قور	قورمق	جلس	یجلس	جلوسا
کزید	کزد	کزیدن	اصردی	اصرر	اصرمق	عص	یعص	وضعا
کشید	کشد	کشیدن	چکدی	چکر	چکمک	شد مد	یشد یمد	شدا مد
لغزید	لغزد	لغزیدن	سورچدی	سورچر	سورچمک	اسحب	یسحب	سحبا
مکید	مکد	مکیدن	امدی	امر	اممک	تعص	یتعص	تعصا
نمود	نماید	نمودن	کوستردی	کوسترر	کوسترمک	مص	یمص	مصا
کند	کند	کندن	قازدی	قازار	قازمق	ار	یور	ارایه وریا
						حفر	یحفر	حفرا

ف			ت			ع		
ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
کوشید	گوشد	کوشیدن	چالشدی	چالشور	چالشمق	سعی	یسعی	سعیاً
نوشت	نویسد	نوشتن	یازدی	یازار	یازمق	کتب	یکتب	کتاباً
وزید	وزد	وزیدن	اسدی	اسر	اسمک	هب	یهب	هباً
کسترد	کسترد	کستردن	دوشدی	دوشر	دوشمک	نفخ	ینفخ	نفخاً
مالید	مالد	مالیدن	سوردی	سورر	سورمک	فرش	یفرش	فرشاً
فالید	نالد	نالیدن	اکلدی	اکلر	اکلمک	مسح	یمسح	مسحاً
نوشتید	نوشتد	نوشتیدن	ایچدی	ایچر	ایچمک	عن	یعن	عنیناً
هراسید	هراسد	هراسیدن	قورقدی	قورقار	قورقمق	شرب	یشرب	شرباً
یافت	یابد	یافتن	بولدی	بولور	بولق	ارتعب	یرتعب	ارتعباً و عباً
						وجد	یجد	وجوداً

تمت



51





